

تبیین و فهم در تاریخ*

ویلیام ه. دری**

ترجمه مسعود صادقی علی آبادی***

چکیده: فلسفه تاریخ با توجه به دو معنای متفاوتی که از واژه «تاریخ» اراده می‌شود، یعنی سلسله حوادث گذشته - که مورد پژوهش مورخ است - و خود پژوهش مورخ، به ترتیب به فلسفه نظری تاریخ و فلسفه نقدی یا تحلیلی تاریخ تقسیم می‌گردد. هدف فلسفه نقدی تاریخ این است که ماهیت پژوهش تاریخی را وضوح بخشد و پیش‌فرضهای اساسی، مفاهیم نظام بخش و روش تحقیق آن را برسد. بیشتر نوشته‌های فلسفی درباره تاریخ در واقع تلاش برای پاسخگویی به این سؤال است که آیا بدون قیود و شروطی مهم می‌توان گفت که تاریخ جز علوم تجربی است یا نه؟ در پاسخ به این سؤال و در بحث از آن

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

William H. Dary, "Explanation and Understanding", in *Philosophy of History*, 2nd ed, Prentice-Hall, Inc. 1993, C. H. 2, PP. 8-33.

** نویسنده این مقاله یکی از بزرگترین صاحب‌نظران در زمینه فلسفه تحلیلی تاریخ است که آثار او در مورد این موضوع مستند و مرجع استادان فن می‌باشد. بارزترین شاهد این امر مقاله نویسنده در *دایرةالمعارف فلسفی* بل ادواردز درباره فلسفه تاریخ است که هنوز محل مراجعه پژوهشگران می‌باشد.

*** کارشناس گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

نوع تبیین یا فهمی که مورخان در پی آن هستند، ایده‌آلیستها غالباً بر این قولند که اندیشه یا مفهوم این نوع تبیین با تبیینی که عموماً در مطالعات علمی مناسب به نظر می‌رسد تفاوت دارد و در مقابل پوزیتیویست‌ها معمولاً منکر این تفاوت هستند.

در مکاتب حاضر، ویلیام دری، ابتدا به ارائه طرح کلی موضع پوزیتیویستی می‌پردازد و سپس ملاحظاتی را که در مقابل آن موضع صورت گرفته است، ارزیابی می‌کند. وی با به چالش خواندن این فرض که هر تبیینی در پاسخ به سؤال «چرا؟» ارائه می‌گردد، و ذکر انواع دیگری از تبیین، چون تبیین منطقی بر قوانین دارای شمول محدود، تبیین ناظر بر امکان وقوع، ناظر بر واقعیت رویداد و تبیین تجسمی، که مورخان از آنها به عنوان تبیین نام می‌برند، اظهار می‌دارد که این نوع تبیینها هر چند شرایط تبیینهای پوزیتیویستی و ایده‌آلیستی را ندارند، اما در نوع خودشان تبیینهای کاملی هستند و شکوه پاره‌ای فیلسوفان تاریخ از اینکه چنین تبیینهایی به لحاظ روش‌شناختی قوی نیستند در واقع نادیده گرفتن آن نوع سؤالی است که پرسیده شده است نه اعتراض به شیوه‌ای که مورخان نوعاً برای پاسخ به آن در پیش می‌گیرند.

واقع و تبیین

ممکن است گفته شود وظیفه اصلی فلسفه نقادی تاریخ ایضاح و تحلیل ایده تاریخ است. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که با این پرسش آغاز کنیم که پژوهش تاریخی درباره چیست. ظاهراً دست کم پژوهش تاریخی درباره گذشته است، اگر چه این قول هم کاملاً بی‌چون و چرا نیست. به بیان مشخص‌تر، درباره گذشته انسان است، این تحدید دامنه‌ای است که پاره‌ای از فیلسوفان، مانند ر. ج. کولینگوود (R. G. Collingwood)، کم و بیش اصل قرار داده‌اند، بر این مبنا که مفاهیم و روشهایی که مورخان معمولاً به کار می‌برند، همواره بر رویدادهای طبیعی قابل اطلاق نیست.^۱ حتی آن کسانی که ایده تاریخ چیزی طبیعی را کاملاً واضح می‌یابند عموماً موافقتند که رویدادها و فرایندهای طبیعی تنها هنگامی بخشی از آنچه معمولاً تاریخ می‌نامیم خواهند بود که تصور شود مسائلی برای انسانها پدید می‌آورند یا از جهات دیگر بر آنها تأثیر می‌گذارند. از آن بحث انگیزتر شاید این ادعا، که باز از آن کولینگوود است، باشد که آنچه

مورخان دربارهٔ انسانهای مورد مطالعه‌شان، دقیقاً با آن سر و کار دارند حالات آنها نیست بلکه افعالشان است. آنها مدعی هستند اینکه آیا ملکه الیزابت، در صبح روزی خاص، گلودرد داشته است یا نه، تنها هنگامی موضوع توجه تاریخی می‌شود که این گلودرد او را از حضور در جلسهٔ هیأت مشاوران یا از سان دیدن از ناوگان دریایی‌اش یا از چیزی از این نوع، بازداشته باشد. محدودیت دامنه بیشتری که بازگاهی بر آن تأکید می‌شود این است که، هر چند تاریخ با افعال افراد انسانی سر و کار دارد، فی نفسه به آنها اهتمام ندارد. همان طور که مورس مندلبوم (Maurice Mandelbaum) اشاره کرده است، یک عمل دقیقاً موضوع مطالعه تاریخی قرار نمی‌گیرد مگر اینکه «معنا و اهمیت اجتماعی» داشته باشد.^۲

اگر تاریخ به آن دسته از افعال گذشته انسان دلمشغول است که معنا و اهمیت اجتماعی دارند، ماهیت این دلمشغولی (concern) چیست؟ یک جواب واضح این است: پی بردن به اینکه آن افعال چه بودند؛ «احراز واقعیات». اما در همین جاست که اولین سؤالات فلسفهٔ نقدی تاریخ، که این کتاب به آنها خواهد پرداخت، سر برمی‌آورند. زیرا مطمئناً وظیفهٔ مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند بلکه باید آنها را قابل فهم نیز بگرداند. این گاهی اوقات ایجاب می‌کند که آن واقعیات تبیین شوند. در واقع، نظریه‌پردازانی در باب تاریخ هستند که انکار می‌کنند مورخان چیزی را تا به حال تبیین کرده‌اند یا باید تبیین کنند. این نظریه‌پردازان با تکرار گفته مشهور لئوپلد فون رانکه (Leopold von Ranke)، سخنگوی پر نفوذ قرن نوزدهم این حرفه، بر این اعتقادند که مورخ تنها موظف است به «آنچه واقعاً اتفاق افتاده است» پی ببرد. اگر طالب تبیین هستیم باید جایی دیگر در پی آن باشیم: شاید در علوم اجتماعی، که تصور بر این است که نتایج صرفاً ناظر به واقع مورخ برای آن، مواد خام فراهم می‌آورد. اما محدودیت این موضع، با آنچه سطحی‌ترین نگاه گذرا به نوشته‌های مورخان آشکار می‌سازد، نمی‌خواند. زیرا اینان دائماً مدعی‌اند که بر آنچه درباره‌اش سخن گفته می‌شود، «پرتوی می‌افکنند» یا آن را «روشن می‌کنند» و معمولاً عبارات نویددهندهٔ تبیین (explanation - promising expressions) مانند «از آنجا که»، «بنابراین»، یا «زیرا» در نوشته‌هایشان فراوان است. در هر حال، دوری جستن‌شان از تبیین، انتظاری را که ما معمولاً از مورخان داریم، برآورده نمی‌سازد.

تبیین و قوانین

وقتی مورخان مدعی اند به فهم دست یافته‌اند، تبیین‌هایشان چه شکلی به خود می‌گیرد؟ مفهومشان از تبیین رضایتبخش چیست؟ طبیعتاً می‌توان پذیرفت که ماهیت موضوعی که مورخان برای پژوهش برگزیده‌اند تا اندازه‌ قابل ملاحظه‌ای، این را مشخص خواهد کرد.

اما پاره‌ای از فیلسوفان تاریخ — که غالباً پوزیتیویست نامیده شده‌اند — ربط و دخل چنین ملاحظاتی را منکرند. در نظر آنها مفهوم تبیین، خنثی است. هر کجا که با موفقیت تبیین ارائه می‌شود، ضرورتاً نشان‌دهنده شکل واحدی است. اما ما را نصیحت می‌کنند که برای ملاحظه واضحترین جلوه آنچه این مفهوم متضمن آن است به علوم فیزیکی بنگریم، جایی که اندیشه دارای واضحترین و نظام‌مندترین شکل است. اگر مورخان اصلاً تبیین‌هایی حقیقی عرضه می‌دارند انتظار می‌رود در مفهوم و ساختار با تبیین‌های علمی به طور تنگاتنگ قرابت داشته باشد.

تبیین‌های علمی ممکن است خودشان در سطوح مختلفی از کمال باشند. اما به نظر می‌رسد به طور گسترده توافق بر این است که به اندازه‌ای که آنها با رویدادهای خاص سر و کار دارند، در یک ویژگی اساسی مشترکند: با نشان‌دادن اینکه آنچه باید تبیین شود تحت قوانین کلی تجربی قرار می‌گیرد، آن را قابل پیش‌بینی می‌گردانند. بنابراین در موارد آرمانی، تبیین‌الگویی کاملاً قیاسی عرضه می‌دارد: نشان داده می‌شود که گزاره‌ای که بیانگر وقوع آنچه باید تبیین گردد است، منطقاً از گزاره‌ای که بیان‌کننده شرایط مقدم و قوانین عام به لحاظ تجربی تأیید شده است قابل استنتاج می‌باشد. اما پوزیتیویست‌ها مدعی‌اند که تا اندازه‌ای که ما اصلاً به نحو استدلالی می‌اندیشیم، همین الگو، حتی در امور روزانه نیز حاکم است. اگر بخواهم افتادن سنگ لوح شیروانی سقف خان‌ام را تبیین کنم، آنچه نیاز است به آن اشاره کنم چیزی است شبیه این واقعیت که آن سنگ با از دست دادن تکیه‌گاه خود، ول شده بود، به اضافه قانون عام جاذبه. به همین نحو، اگر مورخان بخواهند سقوط امپراتوری هابسبورگ (Hapsburg) را تبیین کنند، آنچه لازم است معلوم کنند مجموعه شرایط مقدم بر آن است به اضافه گزاره‌های حاکی از قوانین مناسب که نشان‌دهنده قابل پیش‌بینی بودن وقوع آن است. آن‌گونه که س. ج. همپل (C.G. Hempel) در شرح و توضیحی مقتدر و معتبر از این موضع بیان می‌کند:

هدف تبیین تاریخی نیز این است که نشان دهد رویداد مورد نظر، امری
اتفاقی نبود، بلکه با در نظر گرفتن برخی شرایط پیشین یا همزمان، متوقع
بود. توقع مورد اشاره در اینجا، پیشگویی یا غیب‌گویی نیست، بلکه
پیش‌بینی علمی عقلانی‌ای است که مبتنی بر فرض قوانین عام است.^۳

البته در علم، قوانین لازم برای ارائه تبیین، خودشان عموماً هدف کشف در رشته خاص
مربوط است. در تاریخ، از آنجا که کشف قوانین نه هدف این پژوهش است نه نتیجه معمول آن،
قوانینی که برای تبیین لازم است باید به طور عادی از جایی دیگر اخذ شود شاید از علوم
اجتماعی، یا حتی از خزانه عام تجربه‌ای که گاهی به عنوان معرفت مبتنی بر شعور متعارف به آن
اشاره می‌کنیم. س. ب. جوینت (C.B. Joynt) و نیکلاس رشر (Nicholas Rescher) وقتی
مورخان را به عنوان مصرف‌کنندگان و نه تولیدکنندگان قوانین عام توصیف می‌کنند، به طور
موجز و فشرده به این مطلب توجه می‌دهند.^۴ ادعای پوزیتیویستی، هر قدر هم که دقیقاً تصویر
شود، هیچ دیدگاهی درباره اینکه قوانین لازم برای تبیین در تاریخ از کجا باید اخذ شوند، در پیش
نمی‌نهد؛ آن ادعا، اساساً ادعایی مفهومی است. آنچه بر آن تأکید دارد رابطه منطقی تنگاتنگی
است بین شناخت قوانین مربوط و توانایی ارائه تبیینهای قابل دفاع. استدلال این است که اگر این
ارتباط برای تبیین به طور کلی معتبر است، باید برای تبیین تاریخی نیز معتبر باشد.

این گزارشی است از ماهیت تبیین که غالباً قانع کننده بوده است. اینکه آیا این گزارش بیانگر
معیار کافی آنچه تبیین کننده امری حتی در علوم طبیعی، قلمداد می‌شود است یا نه، شاید مورد
تردید باشد (در بخش بعدی این نکته بیشتر بررسی می‌شود) اما ممکن است به نظر برسد که
دست کم معیار لازم هست. زیرا، مطابق استدلالی از آلن دونانگن (Alan Donagan)، اگر آنچه را
تبیینی از وقوع رویدادی خاص می‌نامیم، امکان عدم وقوعش را رد نکنند، چگونه می‌توانیم ادعا
کنیم که می‌دانیم که چرا موردی که در نظر داریم واقعاً اتفاق افتاده است چرا در عوض به امکان
اتفاق نیفتادنش پی نبردیم؟^۵ مطمئناً تنها راه حذف چنین امکانی این است که نشان دهیم آن
رویداد می‌بایست به وقوع می‌پیوست - و ضرورتاً به وقوع پیوست. و آن چیزی است که شرط
پیش‌بینی‌پذیری دقیق قرار است تأمین کند. طرفداران همپل خواهند افزود که این شرط را تنها با
توسل به قوانین عام می‌توان برآورد.

اما تعیین آرمان تبیین یک چیز است و تعیین اینکه آن آرمان دقیقاً تا چه اندازه باید در سنجش ارزش تبیینهای واقعی ارائه شده در رشته‌ای خاص به کار رود، کاملاً چیزی دیگر است. خود همپل به طور قطع نمی‌گوید که چیزی که مطابق با آرمان مقرر نیست باید کلاً اعتبار و منزلت آن را به عنوان تبیین انکار کرد. در مورد مطالعات تاریخی، اشکال واضح چنین سخنی این است که به واسطه آن ممکن است مجبور شویم کاملاً به موضعی برگردیم که در ابتدا ذکر شده، یعنی اینکه مورخان هیچ‌گاه چیزی را تبیین نمی‌کنند، اگرچه اینک دلیل آن این نیست که تبیین، انتخاب آنها نیست، بلکه این است که از تبیین عاجزند. زیرا مورخان هنگامی که تبیینهایی برای رویدادها ارائه می‌کنند، تقریباً هرگز قوانین عامی ذکر نمی‌کنند و در اکثریت قریب به اتفاق موارد نیز بسیار مشکوک است که آیا می‌توانند مدعی شناخت رویدادهای مربوط شوند یا نه. در واقع همان‌گونه که گهگاه اتفاق می‌افتد، وقتی مورخی در تأیید تبیینی به قانون عامی اشاره می‌کند، معلوم می‌شود که قانون مورد ادعا یا حقیقتاً کلی نیست، زیرا برای اینکه آن را موجه‌تر کند به شیوه‌های متعدد به آن قید و شرط می‌زند، یا در صورت کلی است اما آن‌طور که بیان شده صادق نیست، زیرا موارد نقض آن شناخته شده‌اند.^۶ ممکن است در تبیین این واقعیت که پروتستانهای انگلیسی متعاقب آزار و اذیتی که در دوران ملکه مری دیدند، حتی خشمگینانه‌تر و با تساهل کمتر از آنچه قبلاً عمل می‌کردند رفتار کردند، به نحوی این اظهار نظر مکولای (Macaulay) گفته شود که «خشونت به طور طبیعی خشونت می‌آفریند».^۷ این قول که مورخان در ارائه تبیین، جایی که عملاً از قوانین ذکر می‌آوردند باید آنها را پیش‌فرض گرفته باشند، آن‌طور که همپل نیز گاهی بر آن است، بندرت نتایج رضایتبخشی به بار می‌آورد. یکی از مثالهای خود همپل را در نظر بگیریم: مورخی که مهاجرت کشاورزان داست بو (Dust Bowl) به کالیفرنیا را به عنوان نتیجه ابتلای آنها به خشکسالی و طوفانهای شن شدید تبیین می‌کند می‌توان گفت چه قانون کلی موجهی را پیش‌فرض گرفته است؟ خود این تبیین به اندازه کافی قابل قبول به نظر می‌رسد (اگر چه چندان عمیق نیست)، اما ادعای ارتباط کلی بین ابتلای کشاورزان به چنین مصائبی و مهاجرت، مطمئناً بسیار کمتر قابل قبول است.^۸

پاسخ خود همپل به این مشکل دو جنبه دارد. از یک طرف می‌گوید آنچه مورخان نوعاً ارائه می‌کنند، اگر چه با تبیینهای مجاز علمی، بیش از قربتهایی دور ندارد، با این حال ممکن است اگر

دست کم، آرمان علمی راهنمای آن باشد و نهایتاً بر اساس آن سنجیده شود، موجه باشد. حتی اگر اینها نمونه‌هایی نسبتاً درجه پایین این سنخ باشند - که شاید بتوان آنها را با استفاده از اصطلاح خود همپل «طرحهای اجمالی تبیین» نامید - تبیینهای مورخان ممکن است با وجود این بدین نحو عملاً قابل قبول باشد. با این حال همپل در ادامه اذعان می‌کند که حتی در علوم طبیعی نیز، قوانین تبیینی کلی غالباً باید جای خود را به احکام عام تبیین احتمالات بدهند، و روابط دقیقاً قیاسی درون تبیینها باید جای خود را به روابطی دهند که تا اندازه‌ی زیادی غیر دقیق‌تر هستند. این امر او را به الگوی دومی از تبیین که به لحاظ منطقی ضعیفتر است رهنمون می‌شود، الگویی که گاهی آن را آماری - استقرایی یا احتمالاتی می‌نامد و نمونه آن به گمان او، دامنه گسترده‌تر موارد تاریخی است. اما حتی در این شکل ضعیفتر تبیین نیز عنصری بسیار مهم از شکل قیاسی اصیل حفظ شده است، یعنی ارتباط مفهومی بین تبیین‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری. از آنجا که تبیین کردن چیزی به این معناست که نشان دهیم محتمل بوده است، همچنین به این معنا نیز هست که نشان داده شود آن، امر مورد انتظار بوده است.^۹

تردیدهای همپل درباره آنچه می‌توان به عنوان تبیین در تاریخ پذیرفت، حتی مورد مقاومت بسیاری از کسانی بوده است که در رهیافت عام او سهیم هستند و چنین مقاومتی البته قابل فهم است. زیرا وقتی او شروط الگوی دقیقاً قیاسی را خفیف‌تر می‌کند، این امر بیشتر حاکی از مصلحت‌اندیشی است تا پایبندی به اصول. نظریه تبیینی‌ای که با شرح و بسط معنای اساسی این مفهوم به نحو پیشین، می‌آغازد، و نه مثلاً، اول با بررسی، اگرچه هنوز منتقدانه، آن نوع چیزی که خود کسانی که در رشته معینی کار می‌کنند معمولاً به آن تبیین می‌گویند، بدون شک هنگامی که در مواجهه با صرف مشکلات کار برد، شرایط اولیه‌اش را تخفیف می‌دهد، بر مبنای ضعیف استوار است. نیاز ظاهری به چنین حرکتی در مورد حاضر، باید به هر تقدیر ملاحظه بیانهای بدیلی را ترغیب کند از آنچه مورخان هنگامی که مدعی ارائه تبیین هستند درصدد انجامش می‌باشند - بیانهایی که ممکن است توجه را نه تنها به انحرافهایی جلب کند که عملاً از الگوی پوزیتیویستی صورت گرفته، بلکه بر اساس بررسی نزدیکتر، به آرا و نظریاتی جلب کند درباره آنچه ممکن است گاهی ارائه کردن تبیین باشد. فیلسوفان ایده‌آلیست تاریخ مانند مایکل اوکشات (Michael Oakeshott) و ر.ج. کولینگرود مدعی ارائه چنین تبیینهایی هستند. هر دو

ایراداتشان را به الگوی علمی، بر مفهومی از ماهیت خاص موضوع مورخ مبتنی می‌سازند. از نظر اوکشات این نکته اساسی، علاقه مورد ادعای مورخان به سلسله رویدادهای یگانه و غیرقابل تکرار است. از نظر کولینگوود، توجه‌شان به فعالیت‌های عقلانی انسانها در گذشته است. قبل از اینکه در بخش‌های بعدی بدیل‌های بیشتری را بررسییم، در دو بخش آینده هر یک از این دو موضع را مورد توجه قرار می‌دهیم.

یگانه بودن رویدادهای تاریخی

اوکشات تصریح می‌کند که «واقعیات گذرای تاریخی» اگر به عنوان مصادیق قوانین عام نگریسته شوند، تاریخ به کنار گذاشته می‌شود.^{۱۰} در ادامه می‌گوید، تلاش جهت این‌گونه دانستن آنها، غفلت از پیش فرض پژوهش تاریخی است؛ تغییر و تبدیل پژوهش رویدادهای گذشته از شیوه تاریخی به شیوه علمی است. از نظر اوکشات، عدم امکان تبیین رویدادهای تاریخی بر اساس الگوی علمی، بدین ترتیب امری صرفاً تجربی نیست - یعنی مسأله دشواری صرفاً عملی؛ امری است که ریشه در مفهوم موضوع مورد مطالعه دارد. اما آنچه او دقیقاً از این اراده می‌کند خودش نیازمند تبیین است.

مطلب اصلی اوکشات، تقریباً این‌گونه به نظر می‌رسد. بدیهی است که علم با خصایص عام جهان سر و کار دارد؛ دانشمندان هیچ علاقه‌ای به اشیای جزئی یا خود رویدادها ندارند. این مسأله در علوم بسیار پیشرفته‌ای مانند فیزیک و شیمی که قوانین و نظریات جهت تبیین تجربه طرح می‌شوند، به طور کاملاً آشکاری صادق است. در این حوزه‌های پژوهش سروکار با قوانین و نظریات است، نه با موارد و مصادیق آنها. این امر حتی در مورد آن سطح پژوهش علمی که تاریخ طبیعی نامیده می‌شود نیز صادق است («تاریخ» بدین معنا را باید از معنای مورد استفاده مورخان تمایز نهاد). برای یک گیاه‌شناس، نمونه‌ای جزئی، تنها به عنوان نمونه‌ای از نوعش واجد اهمیت است. اما در تاریخ به نظر می‌رسد وضعیت بسیار متفاوت باشد. مورخان به اموری چون انقلاب فرانسه یا اصلاحات پتر کبیر - رویدادهای تاریخی خاص - علاقه‌مندند نه به انقلاب و اصلاح به معنای دقیق کلمه. مطالعه رویدادهایی مانند این رویدادها به عنوان نمونه‌هایی از نوعشان ممکن است کاملاً روا و جذاب باشد اما اتخاذ رهیافتی نوعاً تاریخی به

آنها نخواهد بود. زیرا آنچه مورخ طالب است که درباره آن رویدادها بدانند محدود به جنبه‌ها یا خصایصی نیست که بین آنها و رویدادهای دیگری که به نحو مشابهی طبقه‌بندی می‌شوند مشترک است - یعنی انقلابها یا اعدامهای دیگر. هدف این است که از حیث وقوع منحصر به فردشان یعنی از حیث خاص بودنشان بررسی شوند.

به نظر می‌رسد در اینجا نظریات مستقیماً رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند. زیرا همان‌طور که همپل تصریح می‌کند قوانین به رویدادها آن‌گونه که تحت انواع مربوط قرار می‌گیرند اطلاق می‌شود نه از حیث وقوع منحصر به فرد آنها. بنابراین مورخان برای اینکه رویدادی را طبق الگوی پوزیتیویستی تبیین کنند باید پیش از تبیین، آن رویداد را به عنوان متعلق به نوع یا انواعی خاص طبقه‌بندی کنند.^{۱۱} اگر چنین شیوه‌ای، همان‌طور که اوکشات اصرار دارد، مستلزم «تباهی کامل تاریخ» باشد، در عوض او چه تبیینی دارد در باب اینکه مورخان چگونه باید عمل کنند. او صراحتاً می‌گوید «تنها تبیین مناسب یا ممکن در تاریخ از تغییر، صرفاً گزارش کامل تغییر است. تاریخ، تغییر را با گزارش کامل تغییر تبیین می‌کند». بدین سان آرمان تبیین نزد مورخ، «نشان دادن عالمی از رویدادهای ذاتاً مرتبط با یکدیگر است که در آن هیچ خلأ و افتادگی‌ای (lacuna) تحمل نمی‌شود».^{۱۲} به عقیده اوکشات، «روش مورخ هیچ‌گاه تبیین به وسیله تعمیم نیست». روش او همواره این است که «با جزئیات بیشتر و کاملتر» در پی فهم باشد.

پیروان همپل علیه موضعی از این سنخ، عموماً دو نوع ایراد طرح می‌کنند.^{۱۳} اولاً، استدلال می‌کنند که اگر چه رویدادهای تاریخی به یک معنا یگانه و غیرقابل تکرارند، اما هیچ دو رویداد «آن‌گونه که واقعاً رخ داده‌اند» یکی نیستند، از این رو، این بیان فلسفی که فیلسوفانی مانند اوکشات چنین نظری را با آن عنوان می‌کنند مشروع نیست. زیرا دقیقاً همین مطلب را در مورد رویدادهایی که عالمان علوم تجربی مطالعه می‌کنند می‌توان گفت، بدون اینکه اطلاق قوانین و نظریات بر آنها انکار شود. پاسخی که اوکشات به این ایراد خواهد داد، روشن است. او خواهد گفت، دلیل اینکه عالمان علوم تجربی با یگانگی مسلم رویدادهایی که مطالعه می‌کنند هیچ مشکلی ندارند این است که آنها به آن رویدادها به عنوان رویدادهایی یگانه توجه ندارند؛ آن رویدادها تنها به اندازه‌ای مورد توجه آنهاست که به رویدادهای دیگری شباهت داشته باشند که از یک نوعند. در مقابل، مورخان آن‌گونه که ادعا می‌کنند به رویدادها، از این حیث که منحصر به

فردند، توجه دارند. گذشته، «آنگونه که واقعاً رخ داده است» موضوع پژوهششان می‌باشد. اما این پاسخ، دومین ایراد پیروان همپل را در پی دارد. به یاد ما می‌آورند که دلمشغولی فلسفه نقدی تاریخ، شرح و توضیح ایده تاریخ به عنوان نوعی از پژوهش است. حتی اگر رویدادهای تاریخی، آن‌گونه که واقعاً وجود داشتند، به معنایی منحصر به فرد بودند که ایده اندراج تحت قوانین را رد کنند، هنوز لازم است پرسیده شود که آیا آنها آن‌گونه که هستند می‌توانند در پژوهش تاریخی شناخته شوند و از این رو همچنین آیا می‌توان به وضوح قائل شد که مورخان به آنها آن‌گونه که هستند، توجه دارند. در هر حال باید واضح باشد که نمی‌توان رویدادهای تاریخی را آن‌گونه که هستند توصیف کرد؛ زیرا توصیف در تاریخ، مانند توصیف در علم یا در هر حوزه دیگری، باید از مفاهیم عام بهره‌گیرد و این ضرورتاً به طبقه‌بندی آنچه مورد بررسی است، می‌انجامد. در آن نوع پژوهشی که موضوع پژوهش حاضر است می‌توان به نحو معناداری مدعی شد که شاید از طریق ادراک حسی بیشتر می‌توانیم، بدانیم تا زمانی که با مفاهیمی که به کار می‌بریم به نحو کافی می‌توانیم بیان کنیم. در چنین موردی ممکن است گفته شود شناخت ما از مفاهیم مان سرریز می‌شود یا تعالی می‌جوید. اما موضوعات پژوهش تاریخی گذشته هستند و سپری شده‌اند؛ آنچه نزد حواس مورخ حاضر است تنها شواهدی بر آنهاست؛ و آنچه این به عنوان شواهدی بر آن نگریسته می‌شود ضرورتاً وقوع رویدادهای گذشته به همراه پاره‌ای ویژگیهای عام خواهد بود.

چنین رذیه‌ای، نیروی قابل ملاحظه‌ای دارد. اما در اهمیتش برای فیصله دادن به بحث حاضر نباید مبالغه کرد.^{۱۴} زیرا به تنهایی توضیح مثبتی را از تبیین نشان نمی‌دهد که به همان اندازه برای تاریخ معتبر باشد که اندراج تحت قوانین معتبر است. تنها ایرادی مغلطه‌آمیز به آن راکنار می‌نهد؛ یعنی تنها به یاد ما می‌آورد که آنچه مورخ به تبیین آن می‌پردازد، اگر به قدر کفایت روشن باشد که پرسش دقیقی را طرح کند، باید با استفاده از مفاهیم کلی قابل توصیف باشد. مورخانی که اصرار دارند می‌توانند «انقلاب فرانسه» را تبیین کنند، بدون اینکه بخواهند بگویند چه چیزی است که آنها می‌خواهند درباره انقلاب فرانسه تبیین کنند، به سادگی از مفاهیم درمی‌مانند. اما، اینکه آیا با مشخص کردن این، آنها می‌توانند به درستی مدعی ارائه تبیینی از آن، آن‌طور که مشخص شده، باشند بدون اینکه نشان دهند آن به اقتضای قوانین تابع رویدادهای دیگری است

که به نحوی مشابه با اصطلاحات عام توصیف شده‌اند، پرسشی است که باقی می‌ماند تا درباره آن تصمیم بگیریم. به عبارت دیگر، بیانی که آرتور دانتو (Arthur Danto) معمول کرده است، مورخان رویدادها را صرفاً تبیین نمی‌کنند؛ آنها رویدادها را «تحت توصیفات» تبیین می‌کنند؛ یعنی هنگامی به تبیین آنها می‌پردازند که آنها را جهت توصیف و مقوله‌بندی‌گزينش می‌کنند.^{۱۵} اما توصیف رویدادی به نحوی خاص، به نیت اینکه بعداً آن را آن‌گونه که توصیف شده است تبیین کنیم، هنوز تبیین آن نیست و با دریافت اینکه تحت توصیف انتخاب شده، در واقع نمی‌تواند تحت قوانین قرار گیرد، سازگار است.

ادعای اوکشات دایر بر نشان دادن اینکه مورخان هنگام ارائه تبیین هیچ نیازی به آگاهی از قوانین ندارند عمدتاً بر استفاده‌اش از ایده پیوستگی به عنوان معیاری برای فهم در تاریخ مبتنی است. در مقابل الگوی پوزیتیویستی، الگویی ارائه می‌کند که می‌توان آن را الگوی «رشته‌های پیوسته» تبیین نامید. به نظر می‌رسد مورخان وقتی بتوانند رویدادهای مبانی را تکمیل کنند، ممکن است مدعی فهم تعاقب دو رویداد باشند. برای مثال، جهت تبیین وقوع انقلابی، در فرانسه در سال ۱۷۸۹ ذکر مثلاً فساد اشراف در دوران حکومت لوئی چهاردهم، کافی نخواهد بود. حتی اگر بتوانیم با هر معقولیتی به تعمیمی مانند «هرگاه طبقه حاکم حس مسئولیت سیاسی‌اش را از دست داد. به دنبال آن در ظرف آن قرن، انقلابی به وقوع می‌پیوندد» متوسل شویم، باز این کافی نخواهد بود. طبق فهم مورخان، تبیین درصدد این است که ماهیت ارتباط بین شرط متقدم را با شرط متأخر نشان دهد. و این ممکن است مستلزم این باشد که روابط میان طبقات را در فرانسه در طول این دوره به تفصیل دریابیم.

نصورت آنچه پوزیتیویست‌ها در پاسخ به این خواهند گفت دشوار نیست. آنها ممکن است براضی اذعان کنند که این خصوصیت تبیین تاریخی است که پیوستگی رویدادهای به ظاهر غیر مرتبط به هم را بدین نحو دریابد. اما آنها خواهند پرسید منظور اوکشات از پیوستگی چنین رشته‌ای، دقیقاً چیست، یعنی دقیقاً چه چیزی به عنوان نشان دهنده «ارتباط ذاتی» دو رویداد یا شرط به حساب می‌آید. شرح و توضیح خود آنها از مفهوم رشته‌ای که نشان‌دهنده پیوستگی است - مفهومی که گهگاه ممکن است خود آنها به کار ببرند - با استفاده از همان الگوی پیروان همپل خواهد بود که مورد حمله اوکشات است.^{۱۶} پوزیتیویست خواهد گفت پیوستگی

رشته‌ای از رویدادها تنها بدین معناست که هر یک از اجزاء آن به طور طبیعی به دنبال جزء پیشین آمده است؛ و تمام آنچه می‌تواند مراد باشد این است که هر یک از اجزاء را جزء پیشینش بر حسب قوانین عام مربوط ایجاب کرده است (یا محتمل گردانده است). اگر اوکشات معنای دیگری از پیوستگی در ذهن دارد، یعنی معنای متفاوتی از ارتباط قابل فهم بین رویدادها، لازم است به آن تصریح کند.

اوکشات موفق به انجام این کار نمی‌شود؛ اما این بدین معنا نیست که نقدش از نظریه پوزیتیویستی به هیچ وجه به هدف اصابت نمی‌کند. زیرا این اندیشه که پیوستگی رشته‌ای تاریخی را می‌توان صرفاً با نشان دادن اینکه شرط طرفداران همپل برای تبیین در هر مرحله برآورده شده است، اثبات کرد، به وضوح کارساز نیست. زیرا، طبق همین معیار، ارتباط بین سیاست دربار لوئی چهاردهم و وقوع انقلاب، یا توجه به تعمیمی که قبلاً ذکر شده، خودش می‌تواند به عنوان پیوستگی‌ای تلقی شده باشد که مورخان به احتمال ضعیف باید قابل قبول ببانند. نظریه اوکشات دایر بر آن است که فهم تاریخی امکان دارد به این نیاز داشته باشد که بتوانیم این‌گونه سلسله رویدادهای کلی و مبهم را برگردانیم به یک سلسله گامهای تفصیلی قابل فهم. بر این اساس، به نظر می‌رسد نظریه وی حاوی نکته‌ای مهم باشد - نکته‌ای که گاهی در اظهارات موضع پوزیتیویستی در پرده ابهام می‌ماند. زیرا پذیرش حتی این بخش از ادعایش ایجاب خواهد کرد که دست کم انکار کنیم که اندراج تحت قوانین معیاری کافی جهت ارائه تبیین در تاریخ به وجود می‌آورد. اما مشکل فوری و فوری‌تر و مشکلی که با آنچه اوکشات درباره پیوستگی به ما گفت لاینحل باقی می‌ماند، این است که آیا آن شرطی لازم را به وجود می‌آورد یا نه.^{۱۷} در باب این پرسش، ر.ج. کولینگوود چیزهای جالب توجه بیشتری برای گفتن دارد.

عقلانیت افعال

کولینگوود مخالفتش را با بیان پوزیتیویستی بیش از آن که بر اساس دلمشغولی تاریخ نسبت به وقایع یکتا و منحصر به فرد استوار سازد بر این مبنا قرار می‌دهد که تاریخ باید نه رویدادهای طبیعی، بلکه افعال انسانهایی را که دست کم تا اندازه‌ای آزادند تا فعالیت‌هایشان را بر طبق خواسته‌های عقل سامان بخشند، تبیین کند.^{۱۸} وی مانند بیشتر ایده‌آلیست‌ها بین شیوه‌های فهم

دو نوع موضوع، تمایزی واضح می‌گذارد. با استفاده از اصطلاحات خود او، رویدادهای طبیعی را تنها از بیرون به عنوان اموری که ما صرفاً ناظر آن هستیم می‌توان تبیین کرد و این با آن نوع شیوه‌هایی که در نظریه پوزیتیویستی بیان می‌شود، تناسب دارد. اما افعال انسانی، «رویدادهای صرف» نیستند؛ آنها «جنبه درونی» یا «جنبه فکری» دارند. برای فهم آنها لازم است آن افکاری را که فاعلان در انجام آنها ابراز داشته‌اند تشخیص دهیم. از نظر کولینگوود تبیین یک فعل از طریق ارجاع به افکار آن فاعلی که آن فعل را انجام داده است مستلزم اندراجش تحت قوانین عام نیست. در کتاب ایده تاریخ این مطلب را بدین نحو بیان می‌کند:

برای علم، کشف یک رویداد از طریق ادراک آن است، و جستجوی بیشتر برای علتش، با احاله آن به طبقه‌اش و تعیین ارتباط آن طبقه با طبقات دیگر هدایت می‌شود. برای تاریخ، چیزی که باید کشف شود رویداد صرف نیست، بلکه فکر ابراز شده در آن است. جهت کشف آن فکر، باید قبلاً آن را فهمید. ۱۹

ادعای کولینگوود در اینجا این است که ارتباطی می‌تواند وجود داشته باشد بین فکر فاعل تاریخی و آنچه آن فاعل انجام داده است که افعالش را قابل فهم می‌سازد. باید پرسیم این چه نوع فکری خواهد بود و چه نوع رابطه‌ای لازم است با فعل تاریخی داشته باشد. موضع کولینگوود در باب این دو سؤال در این نظریه‌اش نهفته است که مورخ جهت فهم یک فعل باید فکر فاعل را در ذهن خودش «بازاندیشی کند» یا «بازسازی کند». این ممکن است تا اندازه‌ای اندیشه‌ای هولناک به نظر آید. اما اگر به شیوه‌ای بنگریم که کولینگوود در مورد نمونه‌هایی به کار می‌برد، معنای آن به اندازه کافی به روشنی معلوم می‌شود. می‌گوید فرض کنید که مورخ متخصص تاریخ روم هنگام مطالعه مجموعه قوانین تئودوزین، فرمانی از امپراتور را مبهم می‌یابد و می‌خواهد آن را بفهمد. آن مورخ چه باید انجام دهد تا آن را فهم کند؟

بدین منظور، وی باید آن وضع و حالی را در نظر بگیرد که امپراتور سعی می‌کرد با آن روبه‌رو شود و باید آن وضع و حال را به گونه‌ای تصور کند که امپراتور آن را تصور می‌کرد. آنگاه باید پیش خودش ببیند اگر وضعیثش درست همان وضع و حال امپراتور بود، چگونه با چنین وضعیتی

روبرو می‌شود؛ وی باید بدیل‌های ممکن و دلایل ترجیح یکی بر دیگری را در نظر گیرد؛ و بدین ترتیب باید آن فرایندی را از سر بگذراند که امپراتور در انتخاب این روش خاص از سر گذراند. بنابراین وی تجربه امپراتور را در ذهن خودش بازسازی می‌کند؛ و تنها تا آنجا که این کار را می‌کند معرفتی تاریخی، به نحوی متمایز از معرفت صرفاً لغوی، به معنای آن فرمان دارد.^{۲۰}

واضح است که نظریه کولینگوود آن نوع افکاری را لازم دارد که در مذاقه‌های عملی فاعلی که تلاش می‌کند تعیین کند چه عملی در پیش گیرد دخیل هستند. آنها شامل اموری از این قبیل هستند: تصور فاعل از واقعیات آن وضعیت، از اهدافی که در عمل باید به آن دست یافت، از شگردهایی که برای رسیدن به آن اهداف باید اتخاذ کرد - هر چیزی را که بتوان ملاحظه کرد باید به حساب آورد. آن رابطه‌ای که این افکار با آن عمل باید داشته باشند این است که برای انجام آن فعل دلیل واقع شوند. وقتی مورخ بتواند ببیند که باورها، اهداف، اصول فاعل و غیره ادله‌ای قوی برای انجام آنچه واقع شده است فراهم می‌آورند، آن‌گاه می‌توان گفت آن عمل فهم شده است.^{۲۱} پاره‌ای از (اگر چه نه همه) تبیین‌هایی که پوزیتیویست‌ها به عنوان مصداق قانون تحلیل کرده‌اند به نحو موجه‌تری با این شیوه‌ها تفسیر می‌شوند: برای مثال، مهاجرات کشاورزان داست‌بول که مورد مطالعه همپل بود و قبلاً ذکر شد، (یا اختصار عنوان سلطنتی ملکه الیزابت که مورد مثال نیگل (Nagel) است و در فصل ۶ از آن بحث می‌شود). همان‌طور که ر.ف. اتکینسون (R.F. Atkinson) اظهار می‌دارد، «بر پیشانی عبارتهای تبیینی، تفاسیر صحیح آنها حک نشده است».^{۲۲}

می‌توان گفت آن نوع فهمی که در چنین مواردی به دست می‌آید، مفهوماً با آن نوع فهمی که طبق الگوی اندراج تحت قانون جستجو می‌شود متفاوت است. هم قوت بیشتری دارد و هم از نظر شکل سازگاری بیشتری دارد. زیرا آنچه تبیین از راه قوانین درصدد اثبات آن است، اجتناب‌ناپذیری یا احتمال بالای آنچه در آن اوضاع و احوال انجام گرفته است، می‌باشد. آنچه تبیین از راه دلایل فاعل قصد دارد نشان دهد بیشتر هدف یا دلیل منطقی آن فعل است. آنچه کولینگوود به منظور انجام این کار، در تأکیدش بر اینکه مورخ باید واقعاً افکار فاعل را بازاندیشی

کند ادعا می‌کند این است که هدف آنچه انجام پذیرفته را نمی‌توان بدون اینکه درگیر نوعی استدلال عملی نیابتی شویم، دریابیم. با لحاظ افکار فاعل، مورخ باید قادر به درک این امر باشد که از دیدگاه خود فاعل - از نظرگاه ارزیابی خود فاعل از آن موقعیت و از نظر آنچه می‌بایست به دست آید - آنچه واقعاً انجام پذیرفته است چیزی بود که می‌بایست انجام پذیرد. کولینگوود غالباً به طور مبهم به این نکته اشاره می‌کند. وی اظهار می‌کند، به منظور فهم یک فعل «باید دانست آن شخص به چه می‌اندیشد، نه تنها به معنای شناخت همان چیزی که او می‌شناسد، بلکه افزون بر آن به معنای شناخت فعلی که از آن طریق او آن چیز را می‌شناسد». باز هم «فعل اندیشیدن را تنها به عنوان یک فعل می‌توان مطالعه کرد».^{۲۳} اما این ایده عمومی به اندازه کافی روشن است، یعنی اینکه مورخ باید قادر باشد استدلال فاعل را دنبال کند. اگر تلاش جهت بازاندیشی فکر فاعل بدین نحو، به شکست بینجامد، آن‌طور که کولینگوود این شکست را در مورد برخی امپراتوران اولیه روم می‌پذیرد، ما می‌مانیم و نقطه‌ای تاریک، امری نامفهوم و ناتوان از ارائه تبیین.

نظریه فهم کولینگوود، همان‌طور که خطوط کلی آن گذشت، به وضوح جنبه‌ای شبه هنجاری دارد: آن نظریه فهم را مشروط به این داوری مورخ می‌کند که در پرتو باورها و اهداف خود فاعل، واکنش صورت گرفته نسبت به آن موقعیت، واکنشی عقلانی بود. آن نظریه همچنین ظاهراً متضمن این است که انجام گرفتن واقعی آن فعل، ضرورتاً از آنچه در تبیین آن گفته می‌شود نتیجه نمی‌شود. اما پاره‌ای از مفسران کولینگوود، گزارشهایی از مقصود وی ارائه کرده‌اند که از گزارشی که خطوط کلی آن اکنون ترسیم شد متفاوت است، هم در صرف نظر کردن از ذکر ایده عقلانیت و هم در حساسیت بیشتر داشتن نسبت به استدلالی که پیش از این ذکر شد؛ یعنی این استدلال را که هر تبیینی که نتواند عدم وقوع آنچه تبیین شده است، طرد کند تبیینی واقعاً رضایتبخش نیست. برای مثال، از نظر آلن دونانگن، در تبیینهای کاملاً کارآمد کولینگوود، ارتباط بین افکار و فعل کاملاً قیاسی است. زیرا اگر گفته شود پاره‌ای از فاعلها، باورها و اهدافی داشته‌اند که انواع خاصی از افعال را ایجاب می‌کند عدم وقوع آن افعال خودش شاهدهی است بر اینکه آنها در نهایت یا آن باورها را نداشته‌اند یا آن اهداف را. اما دونانگن تأکید دارد که حتی اگر باورها و اهداف تبیینی به نحوی تصور شوند که کاملاً مستلزم انجام افعالی که آنها تبیین می‌کنند باشند، این امر باز آن

تبیینها را از سنخ تبیینهای همپل نمی‌گردانند. زیرا ارتباط بین آنچه فاعل اندیشیده و آنچه انجام داده، هر چند تنگاتنگ است اما بدون توسل به قانونی تجربی اثبات می‌گردد. دوناگن به ضرس قاطع می‌گوید که ما جهت اثبات اینکه شخصی که می‌خواهد به نتیجه خاصی برسد و معتقد است که تنها با عمل به نحوی خاص می‌تواند به آن برسد، بدان نحو عمل می‌کنم به هیچ تحقیق تجربی‌ای نیاز نداریم.^{۲۴} وی می‌گوید این نتیجه‌ای است که از فهم اصطلاحات به کار رفته، به دست می‌آید.

این شیوه کاملاً قیاسی و ظاهراً غیرهنجاری تفسیر تبیینهای افعال از راه ارجاع به افکار فاعلها، به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. در اینجا کافی است به یک نوع مشکل که گاهی گمان بر این بوده که با آن مواجه است اشاره کنیم، یعنی مشکل اطمینان داشتن به اینکه گزارشی خاص از آنچه شخص می‌اندیشد به لحاظ منطقی واقعاً با عمل نکردن بر آن اساس، ناسازگار است. زیرا ممکن است اوضاع و احوال یا افعال دیگران مانع از این شود که شخص بر اساس باورها و اهدافی که به درستی به او استناد داده است عمل کند یا ممکن است صرفاً قدرت عمل کردن بدین نحو را نداشته باشد یا از دست داده باشد، بدون اینکه بتوانیم بگوییم که شخص از آن افکار لزوماً دست کشیده است. حتی ممکن است شخص بدون اینکه از باورها و نیاتش دست بردارد هنگامی که موقع عمل بر اساس آن باورها و نیات می‌رسد صرفاً دچار لغزش حافظه گردد. ج. ه. فون رایت (G.H. von Wright) و رکز مارتین (Rex Martin) با جزئیاتی چشمگیر به بحث و فحص در رشته پیچیده‌ای از این ملاحظات پرداخته‌اند، در حالی که همچنان مصرّند که «تکمیل» تبیین کولینگوود با این ملاحظات، آن را تبدیل به تبیین از راه مصداق قانون قراردادن نمی‌کند.^{۲۵} اما ظاهراً غیر محتمل است که در بسیاری از موارد تاریخی، افکار تبیینی فاعلها آن‌گونه ارتباط وثیقی با افعالشان داشته باشد که این تفسیر از نظریه کولینگوود ایجاب می‌کند. همچنین معلوم نیست که آن نوع تحلیلی که ارائه شد آنچه را که جنبه هنجاری تبیینهای براساس فکر نام گرفت، کنار بگذارد. زیرا اگر قرار است چنین تبیینهایی رضایتبخش باشند، هنوز هم باید استدلالهای عملی به فاعلها نسبت دهند. و اگر قرار است آن استدلالها، افعال را قابل فهم سازند، هنوز هم باید به وسیله مورخ، معتبر به شمار آیند.

پرسشهایی دربارهٔ تبیین عقلانی

ایرادات بسیاری به شرح کولینگوود از تبیین تاریخی شده است. یکی از عامترین این ایرادات این است که حتی اگر این شرح برای انواعی از موارد خاص معتبر باشد دامنهٔ کاربرد آن بسیار محدود است. زیرا تعداد معدودی از افعال فاعلهای تاریخی جنبهٔ فکری دارند، به این معنا که از روی دلالی که آگاهانه مورد توجه بوده، انجام گرفته‌اند؛ و آن افعالی که انجام پذیرفته‌اند نیز غالباً متضمن طرز فکرهای غیرعقلاتی‌اند، به نحوی که کاملاً محال است به معنایی که کولینگوود ظاهراً در ذهن دارد «منتج شوند». به این ایراد اغلب این امر نیز افزوده می‌شود که تبیین از راه ادله، و نه از راه شرایط مقدم و قوانین، به هر حال به افعال افراد محدود خواهد بود و نمی‌توان آن را در مورد دیگرگونه‌های ملی، فرهنگی و نهادی یا در مورد هر نوع جنبش یا اوضاع و احوال گسترده پذیرفت - و اینها همان اموری هستند که مورخان بیشتر وقتشان را به صحبت دربارهٔ آنها می‌گذرانند.

در واقع معدودی از پیروان کولینگوود این سلسله ایرادات را، ایراداتی بسیار آسیب‌رسان می‌دانند. همان‌طور که کولینگوود خودش اشاره می‌کند افکاری که برای خود افراد کاملاً صراحت و وضوح ندارد هنوز هم می‌تواند آنچه را آنها انجام می‌دهند از نظر عقلانی مفهوم سازد. نظریهٔ وی مبتنی بر نظری در باب فکر تبیینی نیست که آن را به محتوای حدیث نفسی با خود محدود کند. آنچه این نظریه بیان می‌کند ملاک معقولیتی برای ادعای فهم افعال است. و مدعی است که این حتی برای تبیینهایی که بر حسب افکار ناآگاهانه ارائه می‌شود نیز همان‌گونه خواهد بود. زیرا همان ساختار منطقی، همان نوع ارتباطی که بین تبیین‌کننده و تبیین‌شونده در تبیینهای برحسب افکار آگاهانه یافت می‌شود در این تبیینها نیز یافت می‌شود. برای مثال، یک انگیزه ناآگاهانه، اگر به فاعل دلیلی برای انجام فعلی ندهد، آن فعل را قابل فهم نخواهد ساخت.

این ادعا که تحلیل کولینگوود به افعالی که کاملاً عقلانی نیستند قابل اطلاق نیست، نیازمند تحقیق و واریسی است. زیرا انواع بسیاری از موارد را می‌توان به نحوی وصف کرد که تبیینهای کولینگوود کاملاً در مورد آنها امکان‌پذیر باشد. مثلاً شخصی ممکن است عجلولانه عمل کند یا ممکن است به خاطر اهداف احمقانه عمل کند. در هیچ یک از این موارد فهم عقلاتی، طبق تصور کولینگوود، نفی نمی‌شود؛ زیرا ما هنوز هم می‌توانیم مذاقه‌های عملی فاعل را از نظرگاه

ملاحظاتنی که عملاً به حساب آمده‌اند و اهدافی که در واقع تصور شده‌اند، نتیجه بگیریم. آنچه دیدگاه کولینگوود رد می‌کند ادعای فهم فعل است در حالی که حکم شود به اینکه آن فعل برخلاف ادله قوی‌ای که برای فاعل شناخته شده‌اند انجام پذیرفته است یا در حالی که حکم شود به اینکه فاعل آن قدر گیج و سردرگم بوده است که محال است هیچ ارتباطی بین آنچه ظاهراً معتقد بوده و آنچه انجام داده است، دیده باشد. اگر اصلاً چنین افعالی قابل تبیین باشند باید آنها را به نحوی دیگر تبیین کرد - شاید به نحوی که همپل می‌گوید. اما این افعال از آن نوع مواردی نیستند که مورخان طبق معمول باید به آنها بپردازند. از طرف دیگر، رفتار روان نژدانه، روان پریشانه، یا نابهنجار از آن جهت که روان نژدانه، روان پریشانه یا نابهنجار است، خارج از دایره تبیین عقلانی به معنای مورد نظر کولینگوود نیست. هیتلر از نظر جنون خود بزرگ بینی‌اش و عدم حساسیت اخلاقی‌اش، الگویی برای عقلانیت نبود؛ اما به نظر می‌رسد بیشتر افعال وی از راه ادله کاملاً قابل تبیین هستند.

اما درباره این ادعا که نظریه کولینگوود از این جهت که تنها در مورد تبیین افعال فردی به کار می‌رود ناقص است، می‌توان استدلال کرد که در تاریخ، تبیین مطلوب، حتی از پدیده‌های گروهی را می‌توان عمدتاً به تبیینهای آنچه افراد مشارک انجام داده‌اند فروکاست (موضعی که غالباً به «فردگرایی روش شناختی» معروف است).^{۲۶} یا خود گروهها ممکن است آنقدر در نگرش، علم و علایق برای تبیین عقلانی شبیه و همگن باشند که آن نگرش، علم و علایق در مورد افعال آن گروه از آن جهت که گروه است نیز ارائه شود. برای مثال لورنس استون (Lawrence Stone) و جهت زمین‌داری با «اجاره سودآور» در انگلستان سده هفدهم را به همین نحو تبیین می‌کند.^{۲۷} وی به ما می‌گوید، ویژگی این نوع اجاره‌داری، این بود که پرداخت اولیه کلانی می‌طلبید و سپس پرداختهای اقساط باقی مانده‌اش بسیار اندک بود. استون می‌پرسد، زمانی که زندگی باید قمار مصایب پیش‌بینی‌ناپذیر دانسته شود، چه می‌تواند قابل فهم‌تر از آرزوی خلاصی یافتن از رنج و احتراز از تعهدات سنگین‌تر باشد؟ بدین ترتیب، نظریه کولینگوود هر چند ممکن است دامنه‌اش محدودتر از کل حیطة دلمشغولیهای مورخان باشد، اما به هیچ وجه محدود به تاریخ از نوع «گلداستون و دیزرلی» (Gladstone and Disraeli) نیست. این نظریه می‌تواند نقشی نیز در تاریخ اجتماعی و اقتصادی و در انواع دیگری که افراد

مستعدند با آنها به طور ناشناس برخورد شود، ایفا کند.

ایرادی که بیشتر متوجه اصل مدعیات کولینگوود است به آنچه وی درباره ضرورت نگاه به امور از نظر گاه فاعل می‌گوید متمسک می‌شود. منتقدان گاهی استدلال می‌کنند که کولینگوود در ارائه گزارشی از تبیین تاریخی که بتوان آن را همدلانه یا فرافکنانه خواند، واقعیتهای روان‌شناختی را به اشتباه اصلی روش شناختی می‌گیرد. همپل تمام نظریات همدلی را بدین روش نقد کرده است.^{۲۸} وی تردید ندارد که در تاریخ دست کم گاهی باید افعال را با ارجاع به افکار افراد تبیین کرد. اما از نظر همپل، مورخی که مثلاً نظرگاه امپراتور روم را، بدان نحو که مورد توصیه کولینگوود است اتخاذ می‌کند کاری بیش از در پیش گرفتن روشی برای رسیدن به فرضیه‌ای تبیینی راجع به مورد تحت تحقیق و بررسی، انجام نمی‌دهد - صرف «ابزار اکتشافی‌ای» که هیچ ربطی به شأن تبیینی که در نهایت ارائه شده است، ندارد. برای اینکه یکبار تصریح کرده باشد، فرضیه‌ای را ذکر می‌کند که شکل ادعای ارتباط ضروری (یا قریب به ضروری) بین افکار خاصی که فاعل دارد و عمل وی به نحوی خاص را می‌گیرد؛ و این تنها بدین معنا می‌تواند باشد که آن بیانگر مصداق قانونی روان‌شناختی است، این قانون که تابع تحقیق‌پذیری مستقل است مبنایی صحیح برای تبیین فراهم می‌آورد. وی در ادامه اظهار می‌دارد اگر «قوانینی» که واقعاً با شیوه‌های همدلانه طرح شده‌اند بندرت ارزش نام بردن را دارند، این بدین خاطر است که مورخان که اعتبار شهودی دستاوردهای همدلی آنها را مات و مبهوت کرده است بندرت زحمت این را به خود می‌دهند که آنها را در معرض آزمون تحقیق‌پذیری بیشتر قرار دهند. البته خود تبیینها دقیقاً به همان اتحا و درجاتی ناقص خواهند بود که قوانین مفروض ناقصند.

مدافعان کولینگوود باید به طور مسلم این نوع نقد را ناشی از درکی اساساً غلط از منظور وی تلقی کنند. آنها معتقدند وقتی وی بر ضرورت بازاندیشی تأکید می‌کرد، آنچه در ذهن داشت شیوه‌ای برای پی بردن به برخی واقعیات مبهم و گنگ نبود: افکار فاعلهای تاریخی یا ارتباطهایی که آن افکار شاید در واقع با برخی فعالیت‌های آشکار داشته‌اند. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، قصدش بیشتر این بود که توجه را به معیار معقولیتی که معمولاً مورخان به کار می‌برند جلب کند. جهت فهم یک فعل لازم نیست نشان دهیم آن فعل طبق قانونی روان‌شناختی چه ضرورتاً چه محتملاً از فکری نتیجه می‌شود. برای رفع این سردرگمی کافی است نشان دهیم که آن فعل به صورت

عقلی از آن فکر نتیجه می‌شود. در برخی موارد ممکن است گفته شود در واقع آن فعل از آن فکر به ضرورت عقلانی نتیجه می‌شود؛ زیرا فاعلها گاهی ادله «الزام‌آوری» جهت انجام آنچه انجام می‌دهند دارند - ادله‌ای که هیچ بدیل عقلانی برای آنها به جا نمی‌گذارد. اما از این واقعیت که شخصی ادله الزام‌آور جهت عمل کردن دارد و به آن عمل آگاه است، نمی‌توان نتیجه گرفت که آنچه آن ادله ایجاب می‌کنند واقعاً انجام خواهد شد. صرفاً این‌گونه است که اگر آن انجام شود، آنچه را انجام شده قابل فهم می‌یابیم. در این رابطه شاید جالب توجه باشد خاطرنشان کنیم که هر چند کولینگوود در اینجا از هیچ اعتقاد ما بعدالطبیعی به اختیار انسانی استدلال نمی‌کند، اما نظریه‌اش راجع به نحوه تبیین افعال در هر حال با چنین اعتقادی سازگار است. نظریه پوزیتیویستی، تا آن اندازه که برخی آن را قابل اطلاق بر افعال می‌دانند، با چنین اعتقادی سازگار نیست.

موضع وی را به شیوه‌ای تا اندازه‌ای متفاوت بیان کنیم، همپل استدلال کرده است که هر چند ادعای فهم انجام گرفتن یک فعل ممکن است مستلزم این باشد که بدانیم فاعل ادله قوی‌ای برای انجام آن داشته است (این ادعا آنچه را که برخی مطلب اصلی کولینگوود دانسته‌اند در برمی‌گیرد)، اما برآوردن این شرط، مبتنایی کافی برای اینکه چنین ادعایی کنیم، نیست. زیرا اگر ندانیم که آن فعل از نوعی بود که فاعلهایی که چنین ادله‌ای دارند ضرورتاً آن را انجام می‌دهند یا به احتمال زیاد باید انجام دهند، همپل معتقد است که نمی‌توانیم در موردی خاص به طور موجهی بگوییم که می‌دانیم چرا آن فعل انجام گرفته است. بنابراین، اگر قرار است این تبیین کامل باشد (باید شامل فرض دیگری باشد دایر بر اینکه در زمان مورد نظر، [فاعل] فاعلی عاقل بود و از این رو مستعد این بود که آنچه در آن اوضاع و احوال خاص، مناسب بود انجام دهد. بنابراین، تبیین مستلزم صدق تعمیمی بدین شکل است: «هر فاعل عاقلی در اوضاع و احوالی از نوع C، همواره (یا با احتمال بالایی) X را انجام خواهد داد.» در اینجا C و X معرف بیانهای ادله و فعل فاعل است.»^{۲۹}

طرفداران کولینگوود دو رشته پاسخ می‌توانند داشته باشند. در وهله اول، در اینکه گزاره‌های کلی مانند گزاره‌ای که ذکر شد، به عنوان تعمیمات تجربی تلقی شوند شک و تردید روا دارند. ممکن است گفته شود، گزاره‌های راجع به آنچه فاعلی عاقل انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، از اندیشه

ما راجع به فعل عقلانی نشأت می‌گیرد. آنها بیانگر ملاک‌هایی هستند که ما هنگامی که بخواهیم فاعلی را عاقل بخوانیم به کار می‌روند، نه گزارش‌هایی از آنچه که آنهایی که قبلاً به عنوان عاقل دسته‌بندی شده‌اند انجام داده‌اند. اما ویژگی اساسی الگوی علمی، آن‌گونه که همپل ارائه می‌کند، این است که تعمیمات لازم برای تبیین باید تعمیمات تجربی باشند. محور دومین پاسخ ممکن، مفهوم استعداد رفتار کردن به نحو عقلانی است. طرفداران کولینگوود ممکن است انکار کنند که به منظور ادعای فهم فعلی خاص، لازم است بدانیم که آن فاعل، عاقل است به این معنا که همواره یا در بیشتر موارد، آنچه دلیل ایجاب می‌کند، انجام می‌دهد. مادام که دلیل داریم بیندیشیم که چنین عملی در آن اوضاع و احوال ممکن بود - اینکه آن فاعل، عاقل بود به این معنا که قادر بود برگزیند چه انجام دهد و می‌توانست نیروی ملاحظات ارائه شده را بسنجد - اگر ادله قوی‌ای برای انجام آنچه انجام شده است موجود بود که فاعل آنها را می‌شناخت، می‌توانیم ادعا کنیم که انجام گرفتنش را می‌فهمیم. مطالبه تکمیل بیشتر تبیین، ظاهراً مطالبه چیزی است که نمی‌توانیم به دست آوریم و در هر حال لازم هم نیست.

تبیین مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود

واکنش‌های صورت گرفته علیه تحلیل پوزیتیویستی با دیدگاه‌های اوکشات و کولینگوود ارتباط دارند. این واکنش‌ها، تحلیل پوزیتیویستی را به عنوان تحلیلی که از منظر موضوع مورد مطالعه مورخ نامناسب است، رد می‌کنند. اما فیلسوفانی وجود دارند که هر چند موافقند که الگوی پوزیتیویستی، در وضع کنونی‌اش رویه حقیقی تاریخ را روشن نمی‌کند. اما در عین حال، انواع استدلال‌هایی را که تاکنون علیه آن اقامه شده نیز رد می‌کنند. آنها خواهند گفت آنچه لازم است صرفاً کم کردن میزان مطالبات اصلی آن الگوست با حفظ مضمون محوری‌اش، فرایندی که ممکن است گفته شود خود همپل هنگامی که روایت استقرایی یا احتمالاتی را اضافه کرد، آغاز کرد. در این بخش و بخش بعدی به ذکر و بحث از دو شیوه دیگر حکم و اصلاح نظریه اصلی همپل می‌پردازیم، طرح این دو شیوه گاهی بدین قصد بوده است که مطالبات آن نظریه را واقع‌گرایانه تر کنند. وجه اشتراک این دو شیوه توافقشان است بر اینکه نوعی تعمیم تجربی جهت تکمیل تبیینی تاریخی نیاز است. تفاوتشان در دیدگاه آنهاست، درباره اینکه تا کجا و به چه نحو

چنین تعمیمی ممکن است از هر دو نظریه‌ای که همپل ذکر کرده است فاصله بگیرد، در حالی که همچنان وظیفه تبیینی خود را انجام می‌دهد.

از جمله کسانی که به شیوه اول اشاره کرده‌اند جوینت و رشر هستند.^{۳۰} این نویسندگان توجه ما را به نوعی تبیین جلب می‌کنند که عموماً در تاریخ ارائه می‌شود و از طریق تعمیم‌ها، آنچه را که قرار است تبیین شود به تبیین‌کننده مرتبط می‌سازد، تعمیم‌هایی که مانند تعمیم‌های آماری اما به نحوی متفاوت، از برآورده ساختن شرط کلیت همپل ناتوانند. آنچه در ادامه می‌آید یک مثال است. ژولین جوین (Julian Gwyn)، مورخ دوره استقلال امریکا، لازم می‌بیند در جای خاصی به تبیین این واقعیت پردازد که زمانی شخصی انگلیسی که حرفه‌اش دریا سالاری بوده در صدد برمی‌آید که با پایان یافتن خدمتش، دوران بازنشستگی‌اش را در انگلستان بگذراند، وی ملکی را در آنجا می‌خرد به قیمتی که به اندازه قابل ملاحظه‌ای بیشتر از ارزش تجاری‌اش است.^{۳۱} او این تبیین را ارائه می‌کند که این کار هیچ لغزش اقتصادی از سوی آن دریاسالار نبود؛ بلکه پذیرش آن بهایی بود که پیشه‌وری موفق، برای ورود به طبقه ملاک، بایست پردازد یا عموماً می‌خواست پردازد. آنچه تعمیم تبیینی ضمنی در چنین موردی بیان می‌کند چیزی است که گروه خاصی از مردم معمولاً انجام دادند. و این، همان طور که نظریه همپل ایجاب می‌کند، پیشگویی آنچه را عضو خاصی از آن گروه، با فرض موجود بودن زمین و کافی بودن پس‌اندازها انجام خواهد داد، توجیه می‌کند. اما اگرچه تبیین جوین، شرط پیش‌بینی‌پذیری معکوس را برآورده می‌کند، تعمیمی که این تبیین بر آن مبتنی است فاقد کلیت است بدین معنا که این تعمیم نه بر پیشه‌وران از آن حیث که پیشه‌ورند بلکه تنها بر پیشه‌وران انگلستان در سده هجدهم حاکم است. حوزه کاربردش، آن‌گونه که در نظریه همپل تصویر شده است، طبقه‌ای باز نیست، بلکه طبقه‌ای است که از نظر تاریخی بسته است. البته اگر تنها ادعا کند که پیشه‌وران آن عصر «در اکثر موارد» به شیوه‌ای که اشاره شد عمل کردند، علاوه بر آن فاقد کلیت به آن معنایی خواهد بود که تعمیم‌های آماری فاقدند.

این عقیده که مورخان به وسیله تعمیم‌هایی که این‌طور به لحاظ مکانی - زمانی محدود هستند ممکن است به طور رضایتبخشی به تبیین پردازند، بخوبی هم با بیشتر نحوه عمل خودشان مطابق است و هم با دیدگاه متداولشان نسبت به تعهداتشان. مورخان عموماً موافقت

که فعالیتهای تبیینی‌شان مستلزم شناختی عمیق است از طرز رفتار مردم، در دوره‌ای که به مطالعه آن می‌پردازند، عبارت معروف و تکراری تاریخننگاری است که مورخان باید «خودشان را عمیقاً درگیر دوره‌های [مورد مطالعه]‌شان سازند». اما به عکس، بعید است آنها به واسطه تبیینی که برای رویداد یا وضعیتی در قرن هجدهم ارائه می‌کنند، خودشان را متعهد به صدقِ تعمیمی بدانند که بنا بر ادعا قابل اطلاق بر قرن شانزدهم یا قرن بیستم نیز باشد و حال آنکه آنها شناختی تخصصی از آن را انکار می‌کنند. توانایی تبیین آنچه آنها نمونه رویداد زمان و مکان خاصی می‌دانند، اکثر آنها را، دست کم در بیشتر اوقات، راضی می‌سازد. همان‌طور که جوینت و رشر نیز گفته‌اند، شاید با چنین ملاحظاتی این اندیشه که دغدغه مطالعه تاریخی، امر یگانه است تا اندازه‌ای مرمت شود. زیرا پذیرش تبیینی‌های برحسب قوانین به لحاظ زمانی - مکانی محدود، در هر حال به این معناست که آنچه در زمانها و مکانهایی خاص اتفاق افتاده است چنان فهمیده شود که گویی مختص به آن زمانها و مکانها بوده است - که البته بسیار متفاوت است از این گفته که اندیشه مطلقاً منحصر به فرد بودن که مورد تردید همپل بوده است رویهمرفته می‌تواند نقشی در پژوهش تاریخی داشته باشد. این نظر مهم که آنچه مورد علاقه مورخان است طرز رفتار گروههایی از مردم است که به لحاظ تاریخی قابل شناسایی‌اند نه مردمی از نوع عموماً قابل توصیف، صرفاً برای جذب در نظریه تبیین در تاریخ اهمیت دارد.

این واقعیت که مورخان کاملاً به طور طبیعی تبیینی‌هایی ارائه می‌کنند که بدین‌سان مختص زمان و مکان است، لوازم مهمی برای ارتباط رشته‌شان با علوم اجتماعی تعمیم‌دهنده دارد. همان‌طور که پیشتر گفته شده، نظریه پوزیتیویستی اولیه، از آنجا که نظریه‌ای است درباره صورت منطقی تبیین و نه محتوای آن، درباره اینکه قوانین مورد نیاز برای تبیینی‌های تاریخی را از کجا باید به دست آورد، چیزی برای گفتن ندارد. تنها ادعایش این است که قوانین واجد کفایت منطقی و تجربی باید وجود داشته باشند. اما این ادعا غالباً با دیدگاهی درباره پژوهش تاریخی پیوند داشته است که در تحلیل آخر پژوهش تاریخی را برای قوانین تبیینی‌اش وابسته به یافته‌های علوم اجتماعی می‌داند، چرا که خود مورخان بسیار بندرت درصدد کشف یا حتی تأیید تعمیمات چه از نوع کلی، چه از نوع آماری برمی‌آیند.^{۲۲} اگر آنها به این راضی باشند که با استفاده از تعمیمات عرف عام یا حتی حدس و گمان به مقصود خود برسند، رشته‌شان دیگر

طفیلی علوم اجتماعی به نظر نمی‌رسد و بیشتر جامعه‌شناسی کاربردی، علوم سیاسی کاربردی، روان‌شناسی کاربردی و غیره است یا باید باشد.

اما اگر اندیشه تبیین به وسیله قوانین دارای شمول محدود، مورد پذیرش باشد دیگر چنین رابطه وابستگی ضروری وجود نخواهد داشت. زیرا تعمیمات مورد نیاز برای تبیینی از این دست، دقیقاً تعمیماتی است که خود مورخان بهترین موقعیت را برای کشف آن دارند - در واقع در نظرخواهی از عالمان علوم اجتماعی درباره آن، فایده اندکی وجود دارد. برای مثال، چه کسی بهتر از مورخ بریتانیا در زمان حکومت رومیان می‌داند که صنعتگران بریتانیای قدیم معمولاً نسبت به فشار فرهنگی هنر بیگانه رومی چه واکنشی از خود نشان می‌دادند؟ چه کسی بهتر از فردریک جکسون ترنر (Frederick Jackson Turner) می‌داند که مهاجران اروپایی در مرز امریکای شمالی چگونه رفتار کردند؟ بنابراین بخشی از معنا و اهمیت روش‌شناختی پذیرش کارآیی تبیین بر اساس قوانین دارای شمول محدود در این است که به مورخان مبنایی نظری برای اعلام میزان قابل ملاحظه‌ای استقلال نسبت به علوم اجتماعی تعمیم‌دهنده، فراهم می‌آورد. استقلال که در هر حال آنها معمولاً در عمل مدعی‌اند،^{۳۳} البته نه اینکه مورخان هیچ‌گاه نباید در ارائه تبیینی از نظریه اجتماعی بهره‌گیرند، بلکه مسأله صرفاً این است که ارائه تبیین، مستقل از حدس و گمان یا صرف حکمت عام، لازم نیست مبتنی بر آن باشد.

همین نتیجه روش‌شناختی، حتی به طور صریحتر، باید در جایی گرفته شود که تبیین افعال افراد به نام، نه با ارجاع به آنچه نمونه افراد نوعشان است، یا حتی با ارجاع به آنچه نمونه آن گروه تاریخی است که آنها جزء‌اند، بلکه با ارجاع به آنچه نمونه الگوی رفتار جا افتاده خودشان است، صورت می‌گیرد. نمونه‌های چنین تبیین‌های مبتنی بر «منش فردی» عبارتند از: تبیین س.ر. گاردینر (S.R. Gardiner) از ناتوانی چارلز اول در اداره مجالس شورايش. بر حسب ناتوانی جدی‌اش در ارزیابی افراد به جای اندیشه‌ها،^{۳۴} یا اطمینان ل.ب. نامیر (L.B. Namier) به اینکه نگرش جورج سوم به لرد نورث، تابع الگوی منظم رفتارش است.^{۳۵} در چنین مواردی، به نظر می‌رسد مورخان معمولاً آماده‌اند که تفاوت فردی را پیش فرض گیرند، مراد از آنچه ممکن است «پیش فرض تفاوت فردی» خوانده شود، نه باور به اینکه افراد مختلف در واقع به نحو متفاوتی رفتار می‌کنند، بلکه این باور است که آنها ممکن است این‌گونه رفتار کنند.^{۳۶} آنچه

اشخاصی معین انجام داده‌اند، باید به عنوان خصیصه خود آنها و نه خصیصه طبقه‌ای از اشخاص که آنها در آن قرار دارند، تبیین گردد.

البته تبیینهای فردی از نوع مذکور، تنها در تاریخ واقع نمی‌شود. خود همپل نیز اذعان می‌کرد که در مراحل خاصی از پژوهش حتی در علوم فیزیکی نیز چیزی شبیه تبیینهای مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود غالباً ارائه و پذیرفته شده است - مانند زمانی که گالیله حرکات سیارات را با ارجاع قوانینی که بریژه بر نظام شمسی خود ما اطلاق می‌گردد تبیین می‌کرد.^{۳۷} و در زندگی روزانه غالباً تبیینهای مبتنی بر منش فردی را حتی برای رفتار اشیای فیزیکی نیز مناسب می‌دانیم، مانند زمانی که روشن نشدن ماشین خاص را در صبحی سرد با اشاره به تنبلی مشخص تحت چنین شرایطی تبیین می‌کنیم، و از این رهگذر خودمان را به چیزی تا آنجا که به ماشینها یا حتی ماشینهای دیگری با همین سال و مدل مربوط می‌شود متعهد نمی‌سازیم. اما در علوم طبیعی، و در علوم اجتماعی تا آنجا که علوم طبیعی را به عنوان الگو برمی‌گیرد، تبیینهای مبتنی بر قانون محدود در بهترین حال معمولاً به عنوان گذرگاههایی به تبیین به وسیله قوانین کلی نگریسته می‌شوند - در مورد گالیله گذرگاهی به چیزی نظیر تبیین به وسیله نظریه نیوتن. تمرکز علاقه علمی بر خصایص فردی اشیاء جزئی نیست. به عکس، در تاریخ، هدف پژوهش، تبیینهای مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود و تبیینهای مبتنی بر منش فردی است.

تبیین ناظر بر امکان وقوع

دومین اصلاح از درون که برای الگوی پوزیتیویستی پیشنهاد شده، واکنش نسبت به این ادعای همپل است که هدف واقعی تبیین، شناخت حتی المقدور مجموعه‌ای از شرایط پیشین است که برای وقوع آنچه باید تبیین شود، کافی است. بر علیه این ادعا استدلال شده است که در تاریخ بیان یک یا چند شرط لازم، غالباً کافی است. و. ب. گالی (W.B. Gallie) این مثال را ارائه می‌کند.^{۳۸} بعد از مرگ مسیح، مسیحیت با سرعت قابل ملاحظه‌ای در طول و عرض عالم مدیترانه گسترش یافت. به عقیده مورخ، آلبرت لویزی (Albert Loisy) تبیین این امر عمدتاً این واقعیت است که کنیسه‌های یهودی که پیش از این در سرتاسر آن عالم قرار داشتند، وسیله حاضر و آماده‌ای برای گسترش پیام مسیحیت فراهم ساخته بود. وی می‌گوید، مُبَلغان اولیه

مسیحی با شنوندگانی روبه‌رو شدند که برای دریافت «بشارت» (good news) آنها کاملاً آماده بودند. واضح است که لویزی ادعا نمی‌کند که در دسترس بودن کنیسه‌ها گسترش سریع دین جدید را به طور قطعی یا به نحو متحمل قابل پیش‌بینی ساخت. مدعای وی تنها این است که بدون آن، آنچه اتفاق افتاد، نمی‌توانست به وقوع بپیوندد.

تصور نحوه پاسخگویی پیروان همپل به این ایده ارائه تبیین، آن‌گونه که تصویر شد، دشوار نیست. آنها بدون شک موافقتند که آنچه لویزی ارائه می‌کند نمونه آن نوع چیزی است که مورخان در عمل به عنوان تبیین می‌نگرند و حتی ممکن است تا آن حد آن را قابل پذیرش بدانند. اما از نظر آنها این تبیین، آن‌طور که بیان شد، به وضوح ناقص است و تبیینی کامل از آنچه اتفاق افتاده، مستلزم تشخیص شرایط باز هم بیشتری است که به همراه شرط مذکور، گسترش سریع مسیحیت را امری مورد انتظار گرداند. با توجه به طرز بیان نسبتاً گنگ گالی از مثالش، چنین پاسخی ممکن است غیر معقول نباشد. اما بررسی دقیقتر این مثال حاکی از آن است که اگر نقصانی در اینجا هست بیشتر از آنکه مربوط به تبیین باشد به تحلیل گالی از آن مربوط است. زیرا ممکن است این بسادگی به این معنا دانسته شود که هر شرطی که برای نتیجه مورد نظر ضروری تلقی گردد، تبیینی از آن به حساب می‌آید، در حالی که شرطی که لویزی ذکر کرد به نظر می‌آید به عنوان شرطی که نقش تبیینی ممتاز دارد، عنوان شده است. هر چند که درباره شرایط لازم دیگر نمی‌توان گفت، این پاسخی مناسب به مسأله‌ای است که ممکن است به حق تصور شود نیاز به تبیین را در وهله نخست پدید آورده است - یعنی فقدان آشکار وسیله‌ای برای چنین توسعه سریعی. ممکن است گفته شود، نقش این شرط تبیینی این است که این فرض را رد کند که آنچه اتفاق افتاد محال بود یا به هر حال با توجه به این اوضاع و احوال به غایت نامتحمّل بود. آنچه این تبیین نشان می‌دهد این است که از آنجا که شرطی مُیسرَساز (enabling condition) در واقع موجود بود، آنچه اتفاق افتاد، کاملاً در حیطه امکان بود و لازم نیست موجب تعجب گردد. بنابراین ذکر این نکته مناسب به نظر می‌رسد که آنچه ما در اینجا داریم، تبیین ناقصی از سنخ همپل نیست، بلکه نوع متفاوتی از تبیین است، تبیینی که ممکن است در نوع خودش کامل باشد. چنین تبیینی، طبعاً نه در پاسخ به این پرسش که «چرا این امر اتفاق افتاد؟» بلکه در پاسخ به این پرسش که «چگونه این امر می‌توانست اتفاق بیفتد؟» ارائه می‌شود. این واقعیت که آن تبیین

پاسخ به پرسشی است از نوعی متفاوت از آن نوعی که معمولاً مورد نظر پیروان همپل است، صحبت از وجود مفهومی از تبیین را که در اینجا به کار رفته و متفاوت با مفهومی است که معمولاً مفروض نظریه پوزیتیویستی موجه می‌گرداند. چنانچه در مورد تبیین عقلانی و تبیین مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود نیز این‌گونه است. تبیین از نوع همپل در پی شرایطی است که باعث شدند امور آن‌گونه که اتفاق افتادند اتفاق بیفتند؛ تلاش می‌کند نشان دهد چرا آنها ضرورتاً اتفاق افتادند. تبیین از نوع حاضر در پی شناخت شرایطی است که وقوع امور را آن‌گونه که اتفاق افتادند میسر ساخت؛ نشان می‌دهد چگونه امکان وقوع آنها بود.^{۳۹} موضوع بحث در اینجا فعالیتهای انسانی است و این معمولاً به معنای تبیینهایی است مربوط به فرصتها و تواناییهای فاعلهای مربوط.

این نوع تبیین، مانند تبیینی مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود، تنها برای فعالیتهای انسانی یا تنها در پژوهش تاریخی ارائه نمی‌گردد. خود همپل وقتی که به ظاهر دلایلی را برای تبیین احتمال‌گرایانه ارائه می‌کند، هر چند ناآگاهانه، خطوط کلی نمونه‌ای شبه زیست‌شناختی از آن را ترسیم می‌کند.^{۴۰} وی به ما می‌گوید، اگر تامی (Tommy) دو هفته بعد از برادرش، مبتلا به سرخک شود و ما این تبیین را ارائه کنیم که او بیماری را از برادرش گرفته است اعتبار این تبیین تنها به اندازه اعتبار تعمیمی است که مفروض می‌گیرد و از آنجا که این نمی‌تواند قانونی کلی باشد که هر کس با شخصی که از سرخک رنج می‌برد تماس داشته باشد بدون استثنا به این بیماری مبتلا می‌شود، باید نظمی آماری وجود داشته باشد که تنها این نتیجه را که در صورت تماس، احتمال گرفتن سرخک بالاست ممکن سازد. اما تصور وضعی که در آن تبیین مورد نظر می‌تواند به عنوان تبیینی معتبر پذیرفته شود، حتی هنگامی که چنین ارتباط آماری انکار شود، دشوار نیست. برای مثال اگر تامی علی‌رغم اینکه برادرش در قرنطینه بوده باز به سرخک مبتلا شده، این پرسش طبیعتاً پیش می‌آید که این امر چگونه می‌تواند باشد و پاسخ ممکن است این باشد که او راهی مخفی برای نفوذ به قرنطینه یافته است. اگر ما این را کشف کنیم، در حالی که همچنین معتقدیم که وی نمی‌توانسته سرخک را در اثر تماس با شخصی دیگر گرفته باشد و اینکه شخص تنها با تماس است که سرخک می‌گیرد (نوعی تعمیم که بسیار متفاوت با نوعی است که تبیین همپل می‌طلبید)، می‌توانیم به طور موجهی ادعا کنیم تبیین سرخک گرفتن تامی را

می‌دانیم: واضح است که او بیماری را از برادرش گرفته است. باید خاطر نشان کرد که می‌توان تمام اینها را به نحو سازگاری بیان کرد و در عین حال معتقد بود که در کمتر از ده درصد از موارد است که تماس با شخص مبتلای به سرخک، سرخک گرفتن را به دنبال دارد. به عبارت دیگر، می‌توان اینها را بیان کرد در حالی که هم تعمیمهای کلی و هم احتمالاتی را که نظریهٔ پوزیتیویستی برای تبیین مذکور اجتناب‌ناپذیر می‌داند، انکار کرد و پس از پذیرش آن، همچنان معتقد بود که آنچه اتفاق افتاد غیر محتمل بود.

اما هر چند تبیینهای سازگار از نوع ناظر بر امکان وقوع غالباً در مطالعهٔ وقایع طبیعی کاملاً امکان‌پذیر است، با فرض مسأله‌ای مناسب، نمی‌توان انتظار داشت که در علوم طبیعی از نظر توجهش به ضرورت امور، نقش بیشتری ایفا کنند. به عکس، در تاریخ، آنها عموماً واقع می‌شوند، بویژه در مواقع خاصی در روایتها، جایی که انتظارات پدید آمده در اثر وقایع اتفاق افتاده، به وسیلهٔ آنچه کشف شده که بعداً اتفاق می‌افتد، نقش بر آب می‌شود، این امر، این مسأله را ایجاد می‌کند که: «اما آن چگونه می‌توانست باشد؟» همچنین دلیل دیگری وجود دارد بر این امر که چرا ارائهٔ چنین تبیینهایی در تاریخ، بسیار محتمل‌تر است تا در علوم طبیعی: علاوه بر پیش‌فرض تفاوت فردی که قبلاً ذکر شد، این واقعیت که مورخان آماده‌اند فرض فلسفی دیگری بکنند دال بر اینکه، گذشته از اینکه در مورد جهان طبیعی صدق کند یا نه، در امور انسانی هر چیزی شروط تعیین‌کننده پیشین ندارد. اما در مورد پیوند بین تبیین ناظر بر امکان وقوع و پذیرش درجه‌ای از عدم تعین در تاریخ نباید اغراق کرد. ارائهٔ این نوع از تبیین به خودی خود شخص را ملتزم به چنین فرضی نمی‌کند: اگر ملتزم کرد، دیدن اینکه آن حتی برای رویدادهای جهان فیزیکی نیز ارائه می‌شود عجیب خواهد بود. با این حال با چنین فرضی سازگار است. زیرا پذیرش اینکه رویدادی به وسیلهٔ آنچه بر آن تقدم دارد تعین نیافته است همچنان می‌تواند حیرت‌آور باشد و نیازمند تبیین، اگر آن رویداد در غیاب شرایطی واقع شده باشد که برای وقوعش ضروری تصور شده است.

دربارهٔ پذیرش تبیین ناظر بر امکان وقوع مسائل بسیاری پدید آمده است. برای مثال، همپل خاطر نشان ساخته که اهمیت چنین تبیینی، عملی محض است، منظور وی این است که آن از تبیین کامل آن‌گونه که پوزیتیویست‌ها آن را می‌فهمند، تنها به خاطر ادلهٔ عملی در بافتهای خاص

پژوهش جدا می‌گردد نه به خاطر کشش یا مجوز مفهوم مستقلی که ممکن است داشته باشد.^{۴۱} پاسخی کافی به این را در آنچه درباره‌ی الگوی انکار پیش‌فرضش گفته شده و در امکان ارائه‌ی آن تحت فرضهایی که ارائه‌ی تبیینهای صحیح ناظر بر ضرورت وقوع از همین رویداد را طرد می‌کند باید یافت. همچنین ایراد شده است که تبیینهای ناظر بر امکان وقوع واقعاً تبیینهای ممکن هستند که لازم است تبیینهای حقیقی سرانجام جایگزین آنها شوند. اما تبیینهای صرفاً ممکن به طور قطع تبیینهایی هستند که، هر چند به لحاظ صورت معتبرند، با این حال به لحاظ تجربی اثبات نشده‌اند؛ و اگر چنین است، هم تبیینهای ممکن ناظر بر امکان وقوع می‌تواند وجود داشته باشد و هم تبیینهای ممکن ناظر بر ضرورت وقوع. نقل لویزی از نقش میسرکننده‌ی کنیسه‌ی یهودی احتمالاً به عنوان تبیین حقیقی ناظر بر امکان وقوع و نه فقط تبیین ممکن، ارائه شده است. همچنین گفته شده است که منطقی تبیین ناظر بر امکان وقوع، تا حدود زیادی شبیه‌تر به منطقی تبیین همپلی است تا آنچه گزارشهای شبیه‌گزارشی که در اینجا ارائه شد مجاز می‌شمارند، زیرا این نوع تبیین، صدق تبیینهای متناظر را نیز می‌طلبد. برای مثال ممکن است گفته شود تبیین لویزی فرض می‌کند که وقتی فضای مناسبی برای فعالیتهای طرفداران دین تبلیغی جدید پدید آمد، دین آنها می‌توانست به سرعت گسترش یابد. اما حتی اگر چنین باشد تفاوت اساسی بین تبیین ناظر بر امکان وقوع و هر دو نوع تبیین پیروان همپل از بین نمی‌رود. زیرا تنها تعمیمی که اظهار می‌دارد، یعنی اینکه با فرض شرط مورد نظر دین آنها بسرعت گسترش می‌یابد یا معمولاً گسترش می‌یابد و نه صرفاً اینکه می‌تواند گسترش یابد، ارتباط بین تبیین‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری را که نظریه‌ی پوزیتیویستی می‌طلبد، مسلم می‌گیرد.

تبیین ناظر بر واقعیت رویداد

آن نوع تبیینی که اکنون ملاحظه شد و پاسخی است به شکل خاصی از سؤال «چگونه؟» به دلیل این فرض عام که هدف هر تبیینی این است که نشان دهد چرا امور آن طور که اتفاق افتادند، واقع شدند، به آسانی نادیده گرفته می‌شوند یا به خطا تحلیل می‌شود. سرانجام، ولو به اختصار بسیار، باز به رویه‌ی دیگری می‌نگریم که گاهی مورخان آن را تبیین نامیده‌اند و همچنین، هر چند به شیوه‌ای متفاوت، به چالش یا این فرض می‌پردازد که هر تبیینی در پاسخ به سؤال «چرا؟» ارائه

می‌شود. نمونه‌ای از این تبیین را مورخ مارکسیست، کریستوفر هیل (Christopher Hill) در قطعات آغازین کتابش، انقلاب انگلستان، به دست می‌دهد که به گزارشهای مرسوم ویگ^{۴۲} از رویدادهای انگلستان در سالهای میانی سده هفدهم انتقاد می‌کند. با رد هر صحبتی از جنگ داخلی تنها و دوره فترت، هیل اعلام می‌دارد: «انقلاب سالهای ۱۶۴۰ - ۱۶۶۰ انگلستان، جنبش اجتماعی بزرگی بود مانند انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه. نظم کهنی که در اساس فتودالی بود با خشونت فروپاشید و نظم اجتماعی جدید کاپیتالیستی به جای آن پدید آمد.»^{۴۳} سؤالی که هیل برای خودش طرح می‌کند این است که رویدادهایی که او در نظر دارد، به طور جمعی، واقعاً به چه انجامیدند. پاسخ او این است که آنها به انقلابی اجتماعی انجامیدند؛ وی آنها را در روابط متقابل و پیچیده‌شان به عنوان انقلابی اجتماعی تبیین می‌کند. به همین نحو، مورخان اروپا، پاره‌ای تحولات و پیشرفتهای فرهنگی در ایتالای قرن چهاردهم را به عنوان رنسانس تبیین کرده‌اند، و مورخان امریکایی، استقرار غرب را به عنوان بیانی از سرنوشت بدیهی^{۴۴} نگریسته‌اند.

می‌توانیم تبیین به این شیوه را، «تبیین اینکه چه چیزی واقعاً بود» یا تبیین چیزی به عنوان «فلان و بهمان» (as a so - and - so) بنامیم.^{۴۵} این طور نیست که هر پاسخی به سؤال چه (بیشتر از هر پاسخی به [سؤال] «چگونه؟») باید به عنوان ارائه تبیین نگریسته شود. غالباً تمام آنچه آن در بردارد مطالبه اطلاعات را برآورده می‌سازد، اما در موارد مذکور، روشنگری مطالبه می‌شود، مطالبه‌ای که آنچه را بیشتر شناخته شده، معقولتر می‌کند. پاسخی رضایتبخش، نه شکل فهرستی از شرایط لازم یا کافی را، بلکه شکل طبقه‌بندی را می‌پذیرد. دامنه این «تبیین چه» بسیار وسیع است. برای مثال می‌توان آن را در سطحی از پژوهش یافت که تحولات گسترده طبقه‌بندی شده‌اند، مانند هنگامی که جریانهای خاصی در اروپای مدرن اولیه به عنوان «پیدایش بورژوازی» ارزیابی شدند. همچنین می‌توان آن را در مفصلترین سطوح پژوهش تاریخی یافت، مانند زمانی که کولینگوود، سفر دریایی قیصر به روبیکان (Rubicon) را به عنوان «تمرد از قانون جمهوری» تبیین می‌کند.^{۴۶}

آنچه در چنین مواردی ارائه می‌گردد، به جای تبیین به وسیله قانون بهتر است به عنوان تبیین به وسیله مفهوم توصیف شود. همپل صراحتاً کارآیی این نحو تبیین را انکار کرد. وی خاطر نشان

ساخت، «آنچه گاهی به نحو گمراه کننده‌ای تبیین به وسیله مفهومی خاص نامیده می‌شود، در علوم تجربی، در واقع تبیین بر حسب فرضیه‌های کلی‌ای است که متضمن آن مفهومند»^{۴۷} اما این دوباره می‌گذارد پیش‌پندارهای منطقی، اساس رویه تاریخی پذیرفته شده را تیره و تار گرداند. تبیین تحولات میانه قرن هفدهم انگلستان «به عنوان انقلابی اجتماعی» لازم نیست صرفاً به عنوان مقدمه‌ای باشد برای نشان دادن اینکه آنچه اتفاق افتاد تحت آن توصیف قابل پیش‌بینی بود. البته این می‌تواند مسیری باشد که پژوهش بعداً در آن حرکت خواهد کرد - و اگر مورخ مارکسیست باشد احتمالاً این‌گونه خواهد بود. اما این تصور که آنچه اتفاق افتاد تحت مفهوم «انقلاب اجتماعی» قرار می‌گیرد، پیشاپیش می‌تواند به عنوان داشتن تبیینی از آن تلقی گردد - به هر تقدیر، با توجه به پرسش از نوع واقعاً چه. شاید برخی احساس کنند که این خلط کردن تبیین تاریخی است با آنچه به طور دقیقتر تفسیر نامیده می‌شود، و در واقع هیل به طبقه‌بندی‌اش به عنوان «تفسیر» اش از آنچه اتفاق افتاده، اشاره می‌کند. اما در تفکر تاریخی هیچ تمایز قاطعی بین تبیین کردن و تفسیر کردن وجود ندارد.^{۴۸} و به هر حال، همپل مدعی است که نظریه پوزیتیویستی تبیین، تا آن اندازه که به لحاظ تجربی موجه است، به طور یکسان بر تفسیر در تاریخ نیز اطلاق می‌گردد.

تبیین اینکه امور واقعاً چه بودند از راه طبقه‌بندی (یا طبقه‌بندی مجدد) آنها، شگردی منطقی است که یادآور این ادعای اوکشات است که وظیفه اساسی مورخان، در طلب فهم گذشته، این است که جزئیات گسترده تاریخی را در نظر آورند. وی می‌گوید مورخان تنها به این معنا باید «تعمیم‌دهند» - به وضوح این اصطلاح را به معنایی متفاوت از معنایی که پوزیتیویست‌ها استفاده می‌کنند به کار می‌برد.^{۴۹} همچنین یادآور این ادعای لینکلن ریز (Lincoln Reis) و پ.ا. کریستلر (P.O. Kristellar) است که مورخان به وسیله تفسیر عمودی و تفسیر افقی، فهم‌پذیری را وارد موضوع مورد مطالعه‌شان می‌کنند،^{۵۰} و این نظر موریس مندلبوم که ربط جزء به کل همان‌قدر برای رسیدن به فهم تاریخی اهمیت دارد که ربط مقدم به تالی.^{۵۱} لوئیز مینک (Louis Mink) وقتی تفکر تاریخی را به عنوان تفکری «مجموعی» (Synoptic) توصیف می‌کند، ظاهراً همین موارد را در ذهن دارد - چنان‌که در بررسی مجموعه‌ای از موارد، غالباً در پی تألیف است تا تحلیل.^{۵۲} اما اندیشه «جمع کردن رویدادها تحت مفاهیم مناسب» و. ه. والش

(W.H. Walsh) است که بیشترین بحث را از چنین مواردی پدید آورده است.^{۵۳}

به عقیده والش، آنچه مورخ باید انجام دهد این است که «در جستجوی پاره‌ای مفاهیم مهم یا تصورات اساسی باشد که به وسیله آن واقعیاتی که در اختیار دارد روشن گرداند، روابط بین خود آن تصورات را پیدا کند، و سپس نشان دهد چگونه واقعیات جزئی در پرتو آنها، قابل فهم می‌شوند...» یکی از مثالهایش شیوه‌ای است که مورخی ممکن است رشته‌ای از ابتکارات جزئی سیاسی و نظامی هیتلر را تحت مفهوم نقشه هیتلر برای فتح اروپا جمع کند. والش با در نظر داشتن نمونه‌هایی مانند این، بر «درونی بودن» روابطی که رویدادها را در واحدهای به هم پیوسته با هم مرتبط می‌سازد، تأکید می‌کند، مراد از این امر، بیشتر به نظر کولینگرود نزدیک است تا همپل. اما همان‌طور که برخی منتقدان والش نیز اشاره کرده‌اند تفسیر فعالیت‌هایی که آشکارا معطوف به هدف هستند نمی‌تواند به عنوان یگانه الگو برای فهم تجمیعی (colligatory understanding) در تاریخ گرفته شود.^{۵۴} همچنین می‌توان رویدادها را تحت مفاهیمی جمع کرد که مانند «انقلاب صنعتی» بر جنبشی دلالت دارند که معطوف به هدفی است که شرکت‌کنندگان، خیلی که باشد تنها به طور مبهم از آن آگاهند، و حتی تحت مفاهیمی که مانند «دوران سیاه» اصلاً بر فعالیت‌های معطوف به هدف دلالت نمی‌کنند، کارآیی اینها بیشتر وابسته به شباهتهایی است که در پدیده‌های با هم جمع آمده، تصور شده است. اگر روابط درونی یا عقلانی، نقش عمده‌ای در تجمیع‌هایی که معمولاً مورخان ارائه کرده‌اند، ایفاکنند؛ این نه ناشی از ماهیت خود تجمیع بلکه ناشی از ماهیت موضوع و محتوای جمع آمده است. این واقعیت که والش در اصل این مفهوم را از نوشته‌های ویلیام هیول (William Whewell) فیلسوف علوم طبیعی قرن نوزدهم، گرفته؛ خود این نتیجه را مطرح می‌سازد.

تمایزی مهم بین انواع مفاهیم تجمیعی مورد استفاده مورخان تمایز بین انواع عام و انواع خاص است. مفهوم هیل از انقلاب اجتماعی، نمونه‌ای از نوع عام است. این مفهومی است که در اصل مورخان از واژگان جا افتاده توصیف اجتماعی گرفته‌اند، و به همین دلیل آنچه این مفهوم بر آن اطلاق می‌گردد، به عنوان پدیده اجتماعی تکراری نگریسته می‌شود (هر چند از این رهگذر، تبیینی از نوع همپل فرض نمی‌گردد). به عکس، مفهوم «نوزایی» (renaissance) - در هر حال، وقتی برای اولین بار به وسیله میشله (Michelet) مطرح شد - خاص است به این معنا که

استفاده‌اش هیچ دلالتی بر چیزی دربارهٔ وجود پدیده‌های مشابه در زمانها و مکانهای دیگری در گذشته، ندارد؛ حقیقتاً، در اصل برای نامیدن چیزی بسیار نو، در نظر گرفته شده بود. البته، مانند هر مفهومی عمومیّت داشت: مفهوم تولد دوباره یک نوع بود. اما این طبقه ضمنی امور، طبقه‌ای اجتماعی نبود، و استفاده‌اش بر هیچ تکرار تاریخی دلالت نداشت. این واژه که آن‌گونه که بود به ظاهر از واژگان موجود توصیف اجتماعی گرفته شده بود، در واقع یک استعاره بود. همپل به مورخان در خصوص استفاده از استعاره‌ها در تاریخ هشدار داد، اما همان‌طور که مثال حاضر نشان می‌دهد آنها می‌توانند در تبیین تاریخی از نوع تجمیعی جایگاه مشروعی داشته باشند. اما سرنوشت معمولشان این است که شأن استعاریشان را در طول زمان از دست می‌دهند. بنابراین، همان‌طور که مورخان (و «فراتاریخ‌نگارانی» مانند توینبی (Toynbee) حتی بیشتر) تحولات فرهنگی در زمانها و مکانهای دیگر را به قدر کفایت مانند تحولاتی یافته‌اند که میشله برای توجیه تسری دادن اصطلاح «نوزایی» به آنها، بر آنها تأکید می‌کرد، آن اصطلاح به تدریج در واژگان متداول توصیف اجتماعی جذب شده است.

نقدی که ج. و. ن. واتکینز (J.W.N. Watkins) از تبیین تجمیعی کرده است ارزش آن را دارد که در پایان بیان شود.^{۵۵} واتکینز می‌گوید، نمی‌توان تردید داشت که آنچه والش و دیگران تجمیع نامیده‌اند عملی رایج در بین مورخان است. اما وی اعلام می‌کند این ویژگی نسبتاً غیر مهم پژوهش تاریخی است، زیرا «به لحاظ روش‌شناختی قوی» نیست. و خود والش، با کمال تعجب، در یک جا اظهار می‌دارد، اگر قرار است تبیین تاریخی «کامل» باشد لازم است. تجمیع به وسیلهٔ رویه‌های دیگر «تکمیل گردد»، و این پیشنهاد بیش از این نظر پیش پا افتاده است که سرانجام لازم است به وسیلهٔ شرایط مقدم و قوانین در تبیین گنجانده شود. اما همان‌طور که دربارهٔ تبیینهای ناظر بر امکان وقوع استدلال شد، تبیینهای تجمیعی در نوع خودشان کاملند - یعنی، کامل به عنوان پاسخی به سؤالات واقعاً چه، نه سؤالات ضرورتاً چرا و چگونه ممکن شد - بدون اینکه نیاز باشد به چیز دیگری تبدیل گردند. شکوه از اینکه چنین تبیینهایی به لحاظ روش‌شناختی قوی نیستند، در واقع، نادیده گرفتن آن نوع سؤالی است که پرسیده شده است، نه اعتراض به شیوه‌ای که مورخان نوعاً برای پاسخ به آن در پیش می‌گیرند.

یادداشتها:

1) **The Idea of History**, p. 210.

2) **The Problem of Historical knowledge**, pp. 9, 14.

3) "The Function of General Laws in History", pp. 348-49.

برای شرحی مفصل‌تر از تبیین علمی بنگرید به کتاب **فلسفه علوم طبیعی** همپل در مجموعه مبانی فلسفه از انتشارات پرنتیس هال [مشخصات کتابشناختی ترجمه فارسی آن چنین است: کارل همپل، **فلسفه علوم طبیعی**، ترجمه حسین معصومی همدانی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹].

4) "The Problem of Uniqueness in History", **History and Theory**, I, No. 2 (1961), p. 154.

5) "Explanation in History" reprinted in **Theories of History**, ed. Gardiner, p. 430.

اما دونانگن منکر آن است که این اثبات‌کننده این رأی کاملاً پوزیتیویستی باشد که استنتاج تبیینی باید از قوانین تجربی استفاده کند. او دیدگاهش را بیشتر در این مقاله شرح و بسط می‌دهد:

"The popper - Hempel Theory Reconsidered", reprinted in **Philosophical Analysis and History**, ed. W.H.Dray, (New York: Harpercollins, 1966), pp. 127-159.

برای دفاعی پرشور از این ادعای کاملاً همپلی بنگرید به:

May Brodbeck, "Explanation, Prediction and "Imperfect" Knowledge", in **Scientific Explanation, Space, and Time**, Vol. III, ed. Herbert Feigl and Grover Maxwell, Minnesota Studies in the Philosophy of Science, (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1962), pp. 231-72.

دفاعی ظریفتر، بر اساس نحوه مواجهه مورخان با مثالهای نقض، به وسیله ریموند مارتین در این اثر ارائه شده است:

The Past Within Us: An Empirical Approach to Philosophy of History (Princeton: Princeton University Press, 1989), pp. 127ff.

بررسی نقادانه‌ای از بحث جاری درباره نظریه همپل در این اثر بل ریکور وجود دارد:

Time and Narrative, vol. I, trans. Kathleen McLaughlin and David Pellauer (Chicago: University of Chicago Press, 1984), pp. 111-43.

۶) برای انتقادی ویرانگر به این اندیشه که قوانین کلی در مطالعات انسانی همواره شناخته شده‌اند بنگرید به:

Donagan, "The Popper - Hempel Theory Reconsidered", pp. 142ff.

۷) T.B. Macaulay, **The History of England from the Accession of James II**, vol. 1 (New York: Thomas Crowell & Co., 1879), p.63.

۸) همپل برای پاره‌ای از نمونه‌های اصیل‌تر تبیین در تاریخ بندرت قوانین مفروض موجه‌تری در مقاله «تبیین در علم و در تاریخ» ارائه می‌کند. این مقاله در اثر زیر تجدید چاپ شده است:

Philosophical Analysis and History, ed. Dray, pp. 108 ff.

۹) پاره‌ای از منتقدان، مانند دونانگن، با این حال مصرّند که قوانین آماری رویدادهای جزئی که تحت آنها

واقع می‌شوند تبیین نمی‌کنند. بنگرید به:

"The Popper - Hempel Theory Reconsidered", p. 145.

10) **Experience and Its Modes**, p. 154.

۱۱) مانند مورد رادیا تور احتراقی همپل (ص ۳۴۶) در عمل رویداد باید به عنوان مراحل یا حنیه‌هایی از تجمع اجزاء تبیین شود که هر یک لازم است طبقه‌بندی شوند و تحت قانونی قرار گیرند. در عین حال یوزیتویست می‌تواند جایز بداند که ترکیب دقیق عناصری که در مورد بررسی شده می‌یابد، ممکن است هرگز تکرار نشود، دست کم این در تأکید اوکشات بر امر جزئی و منحصر به فرد، پذیرفته شده است. اوکشات احتمالاً آن را کافی نخواهد یافت.

12) **Experience and Its Modes**, p. 143.

13) "The Function of General Laws in History", p. 346.

۱۴) برای مثال، به نظر می‌رسد ارنست نیگل در «منطق تحلیل تاریخی» در این باره مبالغه کرده است. این مقاله در اثر زیر تجدید چاپ شده است:

The Philosophy of History in our Times, ed. Hans Meyerhoff (Garden City: Doubleday & company, Inc., 1959; an Anchor book), p. 204.

15) **Narration and Knowledge** (New York: Columbia University Press, 1985), p. 218.

یا آن‌گونه که چوینت و رشر اشاره می‌کنند، «تمام رویدادها، از هر نوعی باشند، منحصر به فردند» آنها «تنها در ذهن با گزینش جهت استفاده‌شان به عنوان نمونه‌های یک نوع یا طبقه، غیر منحصر به فرد می‌گردند». بنگرید به:

"The Problem of Uniqueness in History", pp. 150-151.

۱۶) آن‌گونه که موریس مندلیوم متذکر شده است. بنگرید به:

The Anatomy of Historical Knowledge (Baltimore: The Johns Hopkins University, 1977) p. 179.

اما مندلیوم موفق به طرح این پرسش نمی‌شود که آیا پیوستگی به عنوان مصداق قانون، شرط کافی ارائه تبیین هست یا نه.

۱۷) برای بررسی بیشتر مسأله منحصر به فرد بودن بنگرید به:

Rolf Gruner, "Uniqueness in Nature and History", **Philosophical Quarterly**, 19, No. 75 (1969), pp.145-54.

۱۸) در واقع، به نظر می‌رسد او این ادعا را می‌پذیرد که هر تبیینی استفاده از مفاهیم کلی را پیش فرض می‌گیرد، بنابراین تبیین فعل نیز وابسته به توصیف است. بنگرید به:

The Idea of History, p. 303.

19) *Ibid*, p. 214.

تفسیر دیدگاه‌های کولینگرود که در بی می‌آید با شرح و بسط بیشتر در فصل اول این اثرم آمده است: **Perspectives on History**.

20) *Ibid.*, p. 283.

۲۱) برای ملاحظه حکم و اصلاحهایی در مفهوم تبیین ناظر به فعل که در اینجا به کالینگرود نسبت داده شد

بنگرید به:

Robert Stover, *The Nature of Historical Thinking* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1967) chap. 4, or Mary Forrester, "Practical Reasoning and Historical Inquiry", *History and Theory*, XV, No. 2 (1976), pp. 133-40.

22) *Knowledge and Explanation in History*, p. 102.

23) *The Idea of History*, pp. 288, 293.

24) "The Popper - Hempel Theory Reconsidered", pp. 150ff.

25) G.H. von Wright, *Explanation and Understanding* (London: Routledge & Kegan Paul, Ltd. 1971), chap. 3.

Rex Martin, *Historical Explanation: Re-enactment and Practical Inference* (Ithaca: Cornell University Press, 1977), chap. 4.

فون رایت، الگوی «استنتاج عملی» (practical - inference) را به عنوان ویژگی ممتاز علوم انسانی می‌نگرد.

۲۶) برای نقاط قوت و ضعف این موضع بنگرید به:

J.W.N. Watkins, "Historical Explanation in the social Sciences," and Maurice Mandelbaum, "Societal facts", both reprinted in *Theories of History*, ed. Gardiner, pp. 503-14 and 476-88.

27) *The Crisis of the Aristocracy, 1588-1641*, abr.ed. (New York: Oxford University Press, 1967), pp. 149-50.

28) Op. Cit., pp. 325-53.

29) "Reasons and Covering Laws in Historical Explanation", in *Philosophy and History*, ed. Sidney Hook (New York: New York University Press, 1963), p. 155.

برای شرح و بسط نقد همپل بنگرید به مقاله‌اش:

"Explanation in Science and in History", reprinted in *Philosophical Analysis and History*, ed. Dray, pp. 115-23.

گاهی استدلال شده است که بدون «تکمیل» یا خط مشی‌های همپل، تمام آنچه با تبیین بر اساس دلیل به دست می‌آید تبیین عقلانیت یک فعل است - اگر انجام شود. با همپایگی استدلال ممکن است ادعا شود که تمام آنچه با تبیین استقرایی آماری به دست می‌آید تبیین احتمال یک رویداد است - اگر به وقوع بپیوندد.

30) "The problem of Uniqueness in History", pp.155-58.

همچنین بنگرید به:

C.B. Joynt and Nicholas Rescher, "On Explanation in History", *Mind*, LXVIII, no.271 (July, 1959), pp. 383-87.

برای تحلیلی تا اندازه‌ای مشابه بنگرید به:

Alan Donagan, *The Later Philosophy of R.G. Collingwood* (Oxford: The Clarendon press,

1962), pp.185 ff.

برای شک و تردیدهای مورخی دربارهٔ چنین تبیینی بنگرید به:

Jerry Ginsberg, "The Implications of Analytic of History for the Practicing Historian", *Historical Methods Newsletter*, Vol.8, no. 3 (June, 1975), pp.121-33.

- 31) *The Enterprising Admiral* (Montreal: McGill-Quenn's University press, 1974), p.159.

۳۲) چنین دیدگاهی به وسیلهٔ ارنست نیگل در این اثر بیان شده است:

"The logic of Historical Analysis," pp. 204-205.

۳۳) برای بیانی قوی از این ادعا که تاریخ شکل «مستقلی» از پژوهش است بنگرید به:

Collingwood, *The Idea of History*, pp. 236-38.

- 34) S.R.Gardiner, *The Fall of the Monarchy of Charles I, 1637-1649* (London: Longman's, Green & Co.,1882), pp. 91-92.

- 35) L.B. Namier, *Personalities and Powers* (London: Hamish Hamilton, 1955), p. 53.

۳۶) در این باب بنگرید به:

Donagan, "The Popper- Hempel Theory Reconsidered," pp.148-49.

- 37) *Aspects of Scientific EXplanation* (New York: The Free Press, 1965), p.459.

مورتن وایت به کارآمد بودن تبیینهای مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود و تبیینهای مبتنی بر منش فردی در اثر زیر اذعان می‌کند:

Foundations of Historical Knowledge (New York: HerperCollins, 1965), pp. 47-48, 53.

- 38) "Explanations in History and the Genetic Sciences," reprinted in, *Theories of History*, ed. Gardiner, pp. 386-402.

۳۹) فون رایت، این تمایز را در این اثر اتخاذ می‌کند:

Explanation and Understanding, pp.135-36, 187-88.

پاره‌ای از استدلالهای مخالف آن در این نوشته من بررسی شده است:

"On Explaining How-possibly," *The Monist*, 52, No.3 (July, 1968), pp.390-407.

ممکن است گفته شود که اگر خود این تمایز معتبر است، تبیینهای عقلانی و تبیینهای مبتنی بر قوانین دارای شمول محدود که ناظر بر امکان وقوعند نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

- 40) "The Function of General Laws in History" p.350.

- 41) *Aspects of Scientific EXplanation*, pp.428-29.

۴۲) ویگ (Whig)، نام حزب یا اعضای حزب اصلاح طلب قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ انگلستان است که از قدرت پارلمان حمایت می‌کرد و خواهان محدودیت قدرت سلطنتی بود و بعد به حزب لیبرال تبدیل شد.

- 43) "The English Revolution", *The English Revolution 1640: Three Essays*, ed. Christopher Hill (London: Lawrence & Wishart, Ltd, 1940), p. 9.

۴۴) Manifest Destiny، نظریه‌ای در سدهٔ نوزدهم که تسلط بر تمام نیمکرهٔ غربی را سرنوشت ملت‌های انگلوساکسون می‌دانست.

(۴۵) مواردی از این نوع در این اثرم بیشتر مورد بحث قرار گرفته است:

"Explaining What' in History", in *Theories of History*, ed. Gardiner, pp.403-408.

46) *The Idea of History*, p.213.

47) "The Function of General Laws in History", p.350

همپل در اثر زیر به شرح و بسط موضع خود می‌پردازد:

Aspects of Scientific Explanation, pp.453-56.

(۴۸) برای دیدگاهی متفاوت بنگرید به:

Hayden White, *Tropics of Discourse* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1978), pp. 511 ff, or Marvin Leview, *History and Theory*, IV, NO.3 (1965), pp. 340-41.

49) *Experience and Its Modes*, pp. 160-61.

50) "Some Remarks on the Method of History", *Journal of Philosophy*, XL, No.9 (April 29, 1943), pp. 240 ff.

51) *The Anatomy of Historical Knowledge*, pp.31,126-27, 155-58.

52) *Historical Understanding*, pp.81-84.

53) *Philosophy of History: An Introduction*, pp. 59-64;

همچنین بنگرید به:

"The Intelligibility of History", *Philosophy*, XVII, no.66 (April, 1942), pp.133-35.

(۵۴) برای مطالعات بیشتر در باب «تجمیع» (Colligation) بنگرید به:

H. Ritter, *Dictionary of Concepts in History* (New York: Greenwood press, 1986), pp.50-55.

(55) "Ideal Types and Historical Explanation", reprinted in *Readings in the Philosophy of Science*, eds. H. Feigl and May Brodbeck (Now York: Applicon-Century-Crofts, Inc., 1953), p.733.